

زندانیان سیاسی کارگران زندانی آزاد باید گردند!

رژیم تهاجم وحشیانه ای را دستکم از روزهای قبل از اول ماه مه، یازده اردیبهشت، به معلمان و فرهنگیان و دیگر فعالین کارگری آغاز کرده و این یورش وحشیانه خود را در مقابله با شورش گرسنگان و به پاخاستگان، با معترضین در آبادان و شهرهایی که با مردم آبادان اعلام همبستگی کرده بودند ادامه داد. آنچه را که رژیم در چند هفته گذشته انجام داده، ادامه‌ی همان سرکوبگری های وحشیانه اش در بیش از چهار دهه گذشته بوده است. دستگیری دهها هزار نفر در دهه شصت و کشتار بخش بزرگی از آنان، بخشی از تاریخ خونبار این جامعه است. اگر در آن سالها رژیم شبانه و مخفیانه این نسل کشی را انجام داد بعدها همه این جنایات را در برخورد به خیزش مردم در سال ۸۸ که در اعتراض به حاکمیت با فرصتی که تقلب در انتخاب به دست داده بود به خیابان آمده بودند، انجام داد. خیزش های دی ۹۶ و آبان ۹۸ و اردیبهشت و خرداد امسال که مورد یورش رژیم قرار گرفتند، اما مهر طبقاتی کارگران و تهری دستان و گرسنگانی را داشت که با آمدن به خیابان تفرع عمیق سیاسی و طبقاتی خود را به این رژیم اعلام می کردند.

رژیم با یک سناریو سوخته و نخ نما، با تنظیم پرونده‌ای امنیتی علیه دوتن از اعضای سندیکای معلمین فرانسوی، تعدادی از معلمان و چند تن از رهبران سندیکای واحد را به بند کشیدند. مضحک تر از این مدعی شد که دو معلم فرانسوی شورش گرسنگان، اعتراضات فرهنگیان و بازنشستگان را سازمان داده اند. اینک بیش از ۲۰۰ تن از معلمان و فرهنگیان به پاخاسته و



خیزش فراگیر جاری با مهر طبقاتی کارگران و فرودستان در ایران

در این شرایط تاریخی، بیش از پیش وظایف مشترک در برابر هر گروه بندی و فعال جنبش کارگری و سوسیالیستی قرار دارد.

محور اصلی مبارزات جاری در ایران طبقاتی است!



در صفحات دیگر:

|| قانون منع سقط جنین در آمریکا، قانونی کردن نفی مالکیت زن بر بدنش!

|| اعتراضات گسترده کارگری در اروپا در پرتو تبعات جنگ در اوکراین

|| تغییر چند مهره امنیتی چاره ساز فساد در کل ارگانهای حاکمیت

|| سرنوشت احیای بروجام، مانور جمهوری اسلامی در شکافهای بینامپریالیستی

|| پدیده ی کولبری برگرفته از گسترش بیکاری در جمهوری اسلامی

|| صفحات ثابت: پرسش و پاسخ، ستون آزاد و ادبیات پیشرو



پیش‌تاز از سراسر ایران و نیز صدها کارگر از جمله فعالین کارگری شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و زنان افتخار آفرین و دانشجویان پشتیبان جنبش کارگری در اسارت و برخی دراعتصاب غذا مقاومت و مبارزه‌ای افتخار آمیز را به پیش می‌برند. شاید رژیم بتواند با سناریوهای مفتضحی از این نوع پایه های عقب مانده خود را فریب دهد، ولی میلیونها تن از مردم فریب چنین ترفندهای مفتضحانه ای را نمی‌خورند. مگر فراموش‌مان شده است که طراحی سوخته رژیم علیه اسماعیل بخشی و سپیده قلیان با چه تمسخر و همزمان تفر نه تنها از جانب هزاران کارگر هفت تپه بلکه از جانب توده های میلیونی مردم روبرو شد. رژیمی که بیش‌رمانه مردمی را که به خاطر گرسنگی به خیابان می‌آیند به گلوله می‌بندد، رژیمی که کارگران از جمله معلمان و بازنشستگان را چند مرتبه زیر خط فقر نگه میدارد و زمانی که آنها که به سختی توان تأمین معیشت خود و خانوادهشان را دارند، دست به اعتراض میزنند، به بند میکشد، در اینصورت میتوان فهمید که پشت دیوارهای ضخیم زندانها با دست بازتری میتواند سیاست کشتار و سرکوب خود را به پیش ببرد.

با وجود همه این وحشیگری‌ها واقعیت این است که مدتهاست این بگیر و ببندها کار کرد اساسی خود را جهت ایجاد رعب و وحشت در جامعه از دست داده اند. سران جنایتکار رژیم تردید نداشته باشند که در اولین گام کسب پیروزی، مردم دیوارهای زندان را بر روی سران رژیم و زندانبانانش خراب خواهند کرد.



خیزش فراگیر جاری با مهر طبقاتی کارگران و فرودستان در ایران

در این شرایط تاریخی، بیش از پیش وظایف سترک زیر در برابر هر گروه بندی و فعال جنبش کارگری و سوسیالیستی قرار دارند:

- آسیب شناسی و یافتن چرایی پیوند نخوردن خیزش‌ها و اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها،

- چگونگی راهبرد جنبش‌های کارگری منطقه‌ای به یک پیوند جنبش سراسری و فراگیر،

- چگونگی یافتن مشترکات مطالبات زنان، معلمان و فرهنگیان، این کارگران مولد دانش در بخش آموزش،

- چگونگی پیوند خانواده‌های دانش‌آموزان با جنبش آموزگاران و فرهنگیان و پیوستن آنها به جنبش سراسری بخش‌های مختلف کارگری،

- چگونگی پیوند جنبش کارگران در بخش تولید و خدمات، رانندگان ترانسپورت، پیوند کارگران اتوبوسرانی سراسر ایران و منفرد نماندن در تهران و حومه،

- چگونگی راهبرد پیوند کارگران پیمانی و استخدام دائمی،

- چگونگی پیوند خواست‌های بازنشسته‌گان و سازمانهای مختلف آنها به جنبش سراسری،

- چگونگی پیشبرد رابطه‌ی پیوند خیزش دانشجویان پیشرو در پشتیبانی از جنبش کارگری،

- چگونگی راهبردی پیوستن میلیونی حاشیه نشینان به فلاکت نشانیده شده به جنبش سراسری،

- چگونگی پیوند مبارزات اتنیک‌ها و خلق‌های زیر ستم حاکمیت و مناسبات سرمایه‌داری و برقراری اتحادی سراسری،

- شناخت و کمک به نهادینه شدن ارگان‌های شورآگرا و شورایی و عبور از بازدارنده‌های صنفی گرای و رفرمیسم،

- تلاش برای ایجاد ارگانهایی برای کمک به سازمانیابی‌های شورایی در محلات، محل کار و تولید،

- و...

- چنین رویکردی است که گزینه‌ی انقلابی، هژمون و مستحکم می‌گردد و با هژمونی طبقاتی بر هر گزینه‌ها و بازدارنده‌های ائتلافی بورژوازی در اپوزیسیون و حاکمیت چیره می‌شود.

از اردیبهشت تا کنون هیچ شهر و شهرستان، و روستا و کوی و کوچه‌ای نیست که سرشار از خشم از حاکمیت و خواهان سرنگونی نباشند و به فردای آزادی که دیگر دستکم غم نان و کار و مسکن نباشد، نیاندیشند.

در سراسر ایران جنبشی فراگیر جاری است، اما بدون پیوند ارگانیک و محروم از سازمان‌های رهبری

عباس منصوران

سراسری فریاد می‌زند. جنبش جاری، شبانه روز در تکاپو، با پیشتازانی جان برکف، زنانی که نشان می‌دهند که تداوم زندگی انسان به دست زنان ممکن شد و می‌شود، آماده و به پیشواز زندان و شکنجه و جانبازی برای آزادی جامعه از فلاکت عمومی و از تبه‌کاران حاکم.

این جنبش برخوردار از رهبران و سازمان‌دهندگان منطقه‌ای و محلی، در بحران رهبری و هژمونی رنج می‌برد. بحران رهبری نه به آن معنا که منجی و کاریسمایی منفرد پدیدار شود و «دیو بیرون رود و فرشته درآید». این جنبش، رهبری و آنچه ساختار هدایت‌گری می‌خواهد که با ایدئولوژی اسارت آور دینی یا خسروانی، سارق و تبه کار از آب در نیاید. خمینی با نقش شخصیت و کاریسماتیک خود نبود که انقلاب سیاسی ۵۷ را زیر عبا زد، بلکه حزب فراگیر و سراسری داشت با میلیون‌ها هوادار، عضو و کادر، با پشتیبانی جهانی سرمایه، دهها هزار پایگاه از مسجد گرفته تا امامزاده، تکیه، حسینیه و... در بهمن ماه ۵۷ بود که شیدانه به ماه برده شد. خمینی هیچ بود، اما رسانه‌ها و ذهنیت ستم پذیر و دینخواه را به شانه‌های مردم نشانندند. خمینی، در تقریر نامه‌ی «این ولایت فقیه» سالهای ۱۳۴۰ آمادگی اعلام مبارزه برای براندازی شاه را به تبلیغ، ترویج و متشکل کردن امت زیر بیرق اسلام حسینی برای پیروزی اسلامی سیاسی و نه حسین شهید برای بیمه کردن اسلامی غیرسیاسی، مشروط کرده بود. حزب او سراسری بود با کادرها و کارگزاران افزون بر ۱۵۰ هزار نفره و فربه و پرورانیده شده در حوزه‌ها. در بزنگاه تاریخ، بورژوازی لاییک‌ها و چپ‌های پرو روس و «جنبش‌های آزادیبخش» که امپریالیسم را در آنسوی اطلس می‌دیدند، همراه با روسیه و بلوک «سوسیالیسم واقعا موجود»، «همه با همه» را پوپولیستی با هم برد تا این ۴۳ سال به اسارت گیرد.

برای گریز و پرهیز از آن تراژدی هولناک، باید به کمبودها، چاره‌ها، چگونگی‌ها و به آسیب شناسی پرداخت. هرچند دیر است، اما نقدی بیرحمانه و سازنده راهگشای امیدمان خواهد بود. مانند هوا برای دم و بازدم، پرداختن به ایجاد رهبری انقلابی نیازی ضروری است، آن ساختاری که دارای اعتبار توده‌ای، دارای تئوری و برنامه‌ی انقلابی که توده‌گیر شود و مادیت یابد. پراتیک و ضرورت، ضامن این فرایند هستند.

اولویت‌های حیاتی در این برهه‌ی تاریخی در پیش روی فعالین جنبش کارگری و



هر کوی و کوچه‌ای، در خانه‌ها و در کوره پزخانه‌ها، در آونک‌های تهی‌دستی و نداری، در معادن، در جنگل لوله‌های نفت و گاز، در هوای سمی پتروشیمی‌ها. خرده فروشان جزء درحال ورشکستگی حتی به اعتصاب برخاسته‌اند. بخش آسیب پذیر بازار در پی مال‌باخته‌گان و بازنشسته‌گان همصدا می‌شود. بازار که روزی تکیه گاه و نان‌دانی روحانیت انگل بود، و روحانیت که با دریافت نواله‌ای از بازار، خمس و سهم امام و فطریه و رانت حج و... بود و مسجدی تکیه بر بازار داشت، مدت‌هاست که دیگر مانند سالهای پیش از انقلاب سیاسی بهمن ۱۳۵۷، بندناف او به بازار بسته نشده و دیوار به دیوار بازار نیست. روحانیت فربه با سپاه ایدئولوژیک سرمایه، کل هستی جامعه را به مالکیت گرفتند و نفت و گاز و هرآنچه مالکیت مشاع جامعه و آیندگان بود را صاحب شدند. این حاکمیت پریشان، فاقد هر مشروعیت داخلی، از بازار و خرده‌بورژوازی میانه و پایینی هم چشم امید فرو بسته است. باندهای حاکم، ورشکسته و از تامین بودجه‌های جاری درمانده‌تر از همیشه شده‌اند. کفگیر حکومت به ته دیگ خورده است. هزینه‌های نیروهای نیابتی، تروریستی و مداخله‌های نظامی در دیگر کشورها، هزینه‌های ماشین سرکوب از جمله گاردهای ویژه و بسیج، سرسام آور شده‌اند. تمامی دیوانسالاری پوسیده، فسادهای نهادینه، رکود تورمی (استاگفلاسیون - stagflation) چاپ اسکناس بی پشتوانه، افزایش بحران آور نقدینه‌ها که از چرخه‌ی تولید خارج شده و به ثروت‌اندوزی (و نه انباشت سرمایه) و خرید طلا و زمین و خانه و خروج از ایران... دست به دست هم داده و رژیم را به گرداب فروپاشی کشانده‌اند. دستبرد به سفره‌های خالی و فشردن گلوی گرسنه‌گان، و مرگ و میر و سرقت جان و هستی توده‌های زیر ستم به پشتوانه سلاح‌های در دستان پاسداران بی اعتماد به بقا حاکمیت، می‌لرزد از برون و درون. اینک، بانگ بیداری است با ناقوسی فراگیر که پژواک یافته است.

۷ تیرماه ۱۴۰۱



گیلان، پیش از آغاز اعتراضات سراسری معلمان در رشت به وسیله مامورین سازمان اطلاعات سپاه ربهوده شد.

امنیتی‌های لباس شخصی، پس از ضرب و شتم شدید عزیز قاسم‌زاده و کشاندن وی بر روی زمین، درندگی و ماهیت حاکمیت را به نمایش گذاشتند و پیکر خونین این آموزگار محبوب را به آمبولانس افکندند. اسکندر لطفی، سخنگوی «شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران» که در روز ۱۱ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱، به همراه شمار دیگری از فعالان صنفی معلمان در سنج بازداشت و زندانی شده بود از همان روز، دست به اعتصاب غذا زده است. این آموزگار عزیز، در پیامی از زندان به خانواده، اعلام کرده است که دست به اعتصاب غذای خشک زده است. رضا شهابی با بیماری‌ها و آسیب‌های ناشی از شکنجه‌های سالها پیش تا روز ۷ تیرماه در پانزدهمین روز اعتصاب غذا به سر می‌برد.



«شورای هماهنگی...» اعلام کرده است که «جان اسکندر لطفی، سخنگوی این تشکل در خطر است و باید بازداشت غیرقانونی او سریعاً پایان یابد».

نهاد هماهنگ کننده خیزش و مطالبات معلمان استان فارس و کانون صنفی معلمان استان بوشهر از روز ۱۳ خردادماه به فراخوان اعتصاب غذای سراسری پاسخ مثبت دادند. کارگران دستگیر شده تا پای جان به مقاومت برخاسته‌اند. پشتیبانی می‌خواهند. اینک، موج همبستگی از درون زندان و بیرون، در ایران و بیرون از کشور، حکومت اسلامی را به پریشانگویی واداشته است.

در برابر درنده‌خویان، خیزش، فراگیرتر می‌شود و شهرها را به هم پیوند می‌دهد. بزرگ‌راه‌های جنبش برای سرنگونی انقلابی و واژگونی مناسبات حاکم، به هم می‌پیوندند. روزی نیست که خیابان‌ها، سرشار از فریاد سرنگونی نباشد. شعارهای سرنگونی، خواست پایه‌ای و سراسری توده‌های به پاخاسته آغاز و نوید بخش یک انقلاب است. خیابان‌ها، سیاسی شده‌اند، همه‌ی گفتگوها و تماس‌ها و دید و بازدیدها، رنگ سیاست به‌خود گرفته‌اند. در مترو و اتوبوس، در دانشگاه و مدرسه و هر آموزشگاه‌ای، در

سوسیالیستی قرار دارند. غفلت از آنها بازتولید شکست و فاجعه و پرداختن مسئولانه و آگاهانه، پیروزمندی انقلاب را ره آورد خواهد بود.

بن بست و بحران مه‌ار

حکومت به گونه‌ای به بن بست تاریخی رسیده و خود را در محاصره می‌بیند. حربه‌ی سرکوب و امنیتی سازی جامعه، نشانه‌ی ناتوانی و درماندگی حکومت و مناسبات حاکم می‌باشد.

بدنه و کارگزاران و حتی کادرهای بالایی حکومتی در حال ریزش و تسویه‌های خونین خود هستند. حکومت اسلامی آخرین حربه را با کاربرد سلاح و فرمان آتش به اختیار تمامی مزدوران خود را آخرین راه چاره‌ی درماندگی‌های خویش می‌بیند. در چنین شرایطی است که شماری از فعالین این جنبش

از بخش‌هایی مختلف کارگری به وسیله‌ی حاکمیت سرمایه به گروگان گرفته شده‌اند.

یک روز پیش از برگزاری اول ماه می (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر، با یورش نیروهای پاسدار سرمایه، ربایش کارگران شدت بیشتری گرفت. آموزگاران و فرهنگیان، این بخش کارگری آموزش و فرهنگ در تهران و کردستان، کرج، بوشهر،

شیراز و دیگر شهرها، در روز دهم اردیبهشت و پس از آن، کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در تهران، و بازنشسته‌گان، شبانه ربوده شدند. این ربایش‌ها و نیز ربودن دو فعال جنبش کارگری فرانسوی (سسیل و ژاک کوهلر)، سناریو نخ‌نما و سوخته‌ی حکومت اسلامی بار دیگر، ناتوانی و پریشانی حکومت اسلامی را به نمایش گذاردند. مژگان باقری و رسول بداتی، رضا شهابی و سعیدی و عبدی و یاران زیر شکنجه. روز پنجشنبه ۲۶ خردادماه ۱۴۰۱ با فراخوان همایش اعتراضی فراگیر در تهران در برابر مجلس رژیم و در شهرستان‌ها در برابر مراکز آموزش و پرورش، بار دیگر در حالی صدها تن از رهبران محلی در سراسر ایران به اسارات گرفته شده بودند، هزاران تن دیگر در بیش ۱۰۰ شهر و شهرستان در گستره‌ی ایران، همایش کردند.

در این روز، افزون بر ۱۰۰ تن از پیشتازان اعتراض‌ها دستگیر شدند، مریم احمدی و رضا الیاسی از اعضای هیأت مدیره انجمن صنفی معلمان کردستان، شاخه (سنندج - کلاترزان) از جمله دستگیر شدگان روز پیش از همایش بودند. پنجشنبه ۲۶ خردادماه، عزیز قاسم‌زاده، آموزگار و سخنگوی کانون صنفی فرهنگیان

ناصر زمانی

محور اصلی مبارزات جاری در ایران طبقاتی است!

داری با سیاست نئولیبرالی در ایران است که حاصل آن فقر و فلاکتی است که طبقه کارگر و دیگر مزدبگیران را گرفتار کرده است. واقعیت اینست که بن مایه نظام سرمایه داری در واقع در خدمت سود مافوق و بر محور بهره‌کشی از نیروی کار و نابودی هستی جامعه و طبیعت می‌چرخد. مناسبات سرمایه‌داری با تکیه بر اسلام سیاسی برای بقای خود با قربانی کردن طبقه کارگر و هم‌هی مزدبگیران جامعه، هست و نیست آنها را به ابزاری برای سود تبدیل خواهد کرد، دقیقن شرایطی که ما در ایران در وحشتناک‌ترین شکل شاهد آن هستیم. همگی دسته‌بندی‌های حاکم و فاسد، حاکمان این نظام چپاولگری و بردگی مزدی هستند. تلاش تمامی تحکیم پایه‌های قدرت سرمایه‌داری و تحمیل بربریت و سبانه‌ترین شکل استثمار سرمایه‌داری بر بردگان مزدی است.

بدون شک در چنین شرایطی با توجه به بحران‌های اقتصادی در ایران، درآمد‌های لایه‌های میانی جامعه نیز مدام در حال کاهش است و نیروی کار در بازار فروش بردگی خود خریداری نمی‌یابد و فرآیند افزایش آمار بیکاری، فقر و حاشیه‌نشینی و پرتاب شدن به گرداب مرگ را دامن می‌زند. بر متن همچون شرایطی که نیروی کار با فریاد نان، هستی خود را در تهدید می‌بیند و در این راستا بازتولید و قابلیت اجتماعی در بازار کار را از دست می‌دهد. حتا لایه‌های پایینی و میانی شهری و روستایی نیز ورشکسته و طی سال‌های اخیر فقیرتر و به حاشیه شهرها پناه آورده‌اند. چنین شرایطی، بیش و پیش از همه، فلاکت هر چه بیشتری را بر دوش طبقه کارگر خواهد انداخت که این امر بدون تردید با افزایش هر چه بیشتر شکاف طبقاتی و موجی از گرسنگی شدید، مرگ و نیستی و آوارگی و بی‌سروسامانی کارگران و تهی‌دستان شهر و روستا روبرو خواهیم بود. در واقع مشکلات اقتصادی و معیشتی باعث شده تا دامنه وسیعی از اقشاری که پیش از این به عنوان به اصطلاح طبقه متوسط جامعه دسته‌بندی می‌شدند، وارد دایره طبقات محروم و به حاشیه شهرهای بزرگ جامعه رانده شوند، خود این رُخ داد نشان می‌دهد شکاف طبقاتی روز به روز عمیق‌تر می‌شود. همه واقفیم که سرمایه داری به آخرین گوشه‌های زندگی طبقه کارگر یورش آورده و



خود از آنجا که دولت حکومت اسلامی و در رأس همه خامنه‌ای و دیگر باندهای حکومتی است علیرغم شعارهای انتخاباتی خود، شرایط معیشتی توده‌های زحمتکش و فرودست جامعه را نسبت به سال‌های گذشته بحرانی‌تر ساخته است. این دولت هم مثل تمام دولت‌های دیگر حاکمیت جمهوری اسلامی ایران نقش سوپاپ اطمینان را در راستای تحکیم هر چه بیشتر حکومت جنایتکار و سراپا ویرانگر و فاسد جمهوری اسلامی، بازی کرده است. نباید فراموش کرد سرمایه داری و حکومت‌های مدافع آن نه تنها بحران‌های ساختاری نظام سرمایه‌داری بلکه تمامی فلاکت‌های اسفبار اقتصادی را که بر سر طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان و ستمبران جامعه آوار می‌شود را در سوء مدیریت‌ها، شعار عدم استانداردهای جامعه مدنی توسط شهروندان جلوه می‌دهند و ریشه واقعی شکاف‌های طبقاتی را از چشم کارگران پوشیده نگه می‌دارند. البته این سیاست تنها به حاکمیت رژیم سرمایه داری ایران بر نمی‌گردد بلکه اپوزیسیون لیبرال جامعه از سلطنت طلب گرفته تا جمهوری خواهان و شورای مدیریت گذار و ناسیونالیست‌های وطنی هم تلاش دارند بحران نظام سرمایه داری را تظهير کنند. اینان می‌خواهند نشان دهند این همه‌ی فلاکت‌ها و تمامی آوارها را که ابتدایی‌ترین امکان زندگی را از طبقه کارگر ایران سلب کرده‌اند نه از نظام سرمایه داری بلکه از ناکارآمدی دولت و عدم تطبیق سیاست‌های نظام سرمایه داری با دیگر بخش‌های جهان است.

در واقع موج اعتراضات اخیر در ایران برآمده از چالش‌های متعددی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و حاصل پیشبرد همین سیاست‌های سرمایه دارانه می‌باشد، که نه تنها ربطی به ناکارآمدی مدیریت دولتی ندارد بلکه دعوا بر سر پیشبرد و عملی کردن و تطبیق تمام و کمال مناسبات اقتصاد سرمایه

همانگونه که شاهد هستیم اعتراضات و اعتصابات هر روزه‌ی کارگران یعنی مزدبگیران از جمله معلمان، بازنشستگان و دیگر اقشار فرودست جامعه نشان می‌دهد ایران آستن تحولات بزرگی است. چندین سال است شاهد سقوط سطح زندگی و معیشت کارگران و هم‌هی مزدبگیران و زحمتکشان هستیم. هر روز وضعیت زندگی کارگران و حقوق بگیران لایه‌های پایینی جامعه اسفناک‌تر شده، بسیاری از کارگران شاغل، شغل خود را از دست می‌دهند و امکان اشتغال برای نیروی بیکار کم‌تر می‌شود. گزارش‌ها و اخبار رسمی کشور حاکی از تعطیلی بسیاری از کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی است و روزانه خبر اعتراضات و اعتصابات کارگری در صدر اخبار ایران قرار می‌گیرد. در چنین وضعیتی حاکمیت سرمایه داری ایران تعرض به سطح زندگی و سفره کارگران را یگانه راه بقاء حاکمیت اقتصادی و سیاسی خود می‌بیند. بیش از چهار دهه رژیم جمهوری اسلامی تلاش کرده در روند‌های پُر پیچ و خم و پُر از فراز و فرود بحران‌ها، از جمله بحران ساختاری نظام سرمایه داری، به جنایتکارانه‌ترین راهکارها، مکانیسم‌ها و اهرم‌ها توسل جوید، تا از خطر فروپاشی مصون بماند، در حالیکه فروپاشی در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در حال رُخ دادن است.

دولت سیزدهم رئیسی تلاش دارد وجود مشکلات عدیده‌ی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دیگر چالش‌های که طبقه کارگر ایران و لایه‌های زیر ستم سرمایه‌داری با آن دست به گریبان هستند را با فرافکنی نتیجه عملکرد مدیریتی و نابخردانه کابینه‌های پیشین معرفی کند. باید گفت سیاست‌های اقتصادی دولت سیزدهم همان سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها پیشین است، اگرچه طرح "جراحی اقتصادی" یا به بیان دیگری بریدن نان از گلو گرسنه‌گان به عنوان راهکارهای اقتصادی از زبان سیاست گذاران اقتصادی دولت سیزدهم مطرح می‌شود، اما نباید فراموش کرد در دولت‌های پیشین و مشخصن در دور اول دولت هاشمی رفسنجانی سیاست تعدیل اقتصادی یا شتاب بخشی به بازار سرقت و بهره‌کشی نام داشت.

دولت سیزدهم رئیسی در طول یک سال عمر

بیکاری های عظیم تر در راه است. گرسنگی و فقر و فلاکت کشنده تر از همیشه در انتظار جمعیت میلیونی کارگران و اکثریت اهالی جامعه است. از سوی دیگر میدانیم در ایران تحت حاکمیت نظام سرمایه داری، کارگران آن درآمدهای هنگفتی را در حوزه های مختلف صنعت، کشاورزی، ساختمان، معدن، نفت و گاز، پتروشیمی، نیرو و غیره، اضافه ارزش های کهنشکافی برای سرمایه داران و حکومت سرمایه می آفرینند و خود در فقر مطلق دست به گریبان است. در حالیکه کارگران ناچارند برای نان و تامین نیازهای اولیه زندگی و دستمزدهای عقب افتاده ماهانه ی خود هر روزه دست به اعتراض و اعتصاب بزنند و مورد سرکوب قرار بگیرند.

در سال های اخیر کارگران قراردادهای موقت و یک جانبه که بیش از ۹۰ درصد شاغلین را تشکیل می دهند در بخش های جانبی و پروژه هایی از واحدهای تولیدی و خدماتی به وسیله ی پیمانکاران متعدد بدون برخوردار ی از کوچکترین پوشش مواد قانون کار سرمایه داران حاکم به ویژه در بخش های نفت و گاز و پتروشیمی ها به سختی به استثمار کشیده می شوند. از سوی دیگر تعطیل واحد های صنعتی نیز همگام با این سطح از فشارهای تحمیلی، باعث برهم خوردن تناسب عرضه و تقاضا شده و تشدید افزایش خطر بیکاری را در این طیف دامن زده است. پیامدهای چنین شرایطی از جمله اخراج کارگران، افزایش نرخ بیکاری، نبود امنیت شغلی، نپرداختن به موقع دستمزدها با چندین ماه تاخیر، تعطیل کارخانه ها و واحدهای کار و تولید، نبود شرایط مناسب ایمنی و بهداشت در محیط های کار و تولید و فزونی حوادث ناشی از کار در کارگاه های صنعتی و ساختمانی، تغییرات در قوانین و مقررات کار بدون حضور نمایندگان واقعی از سوی کارگران، قراردادهای یک جانبه و سفید امضا و یا قراردادهای موقت و هزینه ی مسکن و دارو و... به عنوان مهم ترین هزینه در سبد هزینه خانوارهای کارگری از تحمیل های مرگبار سیاسی همین نظام اقتصاد سرمایه داری است. به بیان دیگر رابطه میان نیروی کار و سرمایه در حکومت اسلامی و دولت های آن، با در پیش گرفتن سیاست های اقتصادی در واقع فشار اصلی برای سودآوری بیشتر سرمایه، با سلاخی کردن سفره ی میلیون کارگر و مزد بگیر جامعه به انجام رسانده است. باید گفت در جامعه ای که بحران های گوناگون نظام سرمایه داری به طور مداوم به ابتدایی ترین شرایط اقتصادی زندگی طبقه کارگر هجوم

آورده و به موازات آن فسادهای گسترده حتما به صندوق های بیمه بازنشستگان کشوری و لشکری رحم نکرده است. در واقع سیاست های اقتصادی دولت سیزدهم ابراهیم رئیسی در ادامه دولت های پیشین است و محور اصلی سیاست گذاری های اقتصادی در خدمت استراتژی نظام سرمایه داری در سطح کلان تر بوده است. به این معنا که دولت، مجلس و ارگان های رنگارنگ رژیم سرمایه داری ایران کاری به جز دستبرد هرچه گستاخانه تر به سفره کارگران و زحمتکشان نداشته و ندارند، به علاوه سعی بر این دارند که خواسته های جان به لب رسیدگان را با گلوله پاسخ دهند. سرمایه های ذخیره شده صندوق های بازنشستگی توسط دولت ها و همچنین دولت رئیسی و باندهای مختلف غارت شده و توان عمل کردن به وعده های دروغین انتخاباتی و حتما قوانین تصویب شده توسط مجلس شورای اسلامی هم ندارد. دستمزدهای کارگران و حقوق بگیران پایینی به دلیل نرخ تورم بالا و افت شدید ارزش پول داخلی در برابر ارزهای دیگر و در نتیجه، سطح زندگی مزد بگیران کاهش پیدا کرده و اکثر خانوارها با شتاب زیر خط فقر رانده شده اند. برای اثبات افزایش قیمت ها در بازار با توجه به اعتراضات و اعتصابات کارگران، بازنشستگان، معلمان و دیگر اقشار اجتماعی احتیاجی به ذکر داده های آماری حتما خود نهادهای دولت سیزدهم هم ندارد زیرا بطور عینی پیامدها و مصائب اسفبار آن را کارگران، و اقشار تهی دست و زحمتکشان جامعه متحمل می شوند. در چند سال اخیر نتایج حاصل از این بحران ها ورشکستگی و تعطیلی هرچه بیشتر کارخانه ها و کارگاه های تولیدی و بخش های خدماتی و خیل عظیم بیکاران با سرعت سرسام آوری افزایش و طبقه کارگر را در منگنه قرار داده است. علاوه بر این باید بحران های محیط زیستی را اضافه کرد حتما اقتصاد ایران به لحاظ زیست محیطی با بحران کم آبی و انواع آلاینده های آب و هوای روبرو ساخته است. در حال حاضر تعداد استان های بیابانی در ایران از ۱۴ مورد در آغاز برنامه چشم انداز ۲۰ ساله اکنون به حدود ۲۱ استان افزایش یافته است و بر اساس نقشه ها و مدل سازی های بین المللی سازمان توسعه عمران ملل متحد (UNDP) ایران جزو کشورهایی است که به دلیل تغییرات اقلیمی و خشکسالی در سال ۲۰۲۵ با بحران شدید آب مواجه می شود. همین امر باعث می شود نه تنها بر لشکر بیکاران افزوده شود بلکه در نبود فرصت های شغلی در بسیاری از این استان ها با فقدان مکانیسم های جبران و تامین معیشت زندگی، اکثر آنها با روی آوردن به مهاجرت

به آمار جمعیت حاشیه نشین شهرهای بزرگ افزوده شوند. واقعیت اینست مبارزات میلیونی کارگران و زحمتکشان و هستی از دست داده گان جامعه تلاشی برای تغییر وضع موجود است. تلاشی که روزه روز با تجربه تر و گسترده تر می گردد. بنابراین تغییر و تحول بنیادی در جامعه ایران، نه یک انتخاب بلکه یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. به دلیل ناتوانی نظم موجود و بحران اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتما ایدئولوژی رژیم سرمایه داری ایران، شاهد یک بحران شدید ساختاری نظام سرمایه داری در ایران هستیم که برون رفت از این همه بحران و حتما به فرض محال با تخفیف این بحران از طرف حاکمان سرمایه داری ایران در تداوم وضع موجود با انسداد روبرو شده است. به این معنا که اگر همین امروز همه تحریم ها از طرف آمریکا بر سر ایران برداشته شود احتمال اینکه به خاطر افزایش تولید نفت رشد اقتصاد ایران کمی تغییر کند، بعد از مدت کوتاهی دوباره آوار گرانی و تورم و عمیق تر شدن شکاف های طبقاتی افزایش پیدا خواهد کرد و به بیان ساده تر معجزه ای نمی تواند رخ دهد. هنگامی که از زاویه نیروی اجتماعی مخالف وضع موجود، به اعتراضات و اعتصابات هر روزه کارگران نگاه میکنیم، به سادگی پی می بریم که مشارکت فعالانه معلمان، بازنشستگان و استثمارشدگان در این اعتراضات نشان دهنده افزایش خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی است. همه طیف های سیاسی از احزاب و سازمان های مختلف چه در ایران و چه در خارج از کشور یک واقعیت را تشخیص داده اند که ایران آستان تحولاتی است که رویه یک اعتلای انقلابی به پیش می رود. نباید فراموش کرد تاریخ تکامل جوامع انسانی، قطعا تاریخ مبارزه طبقاتی است. در همچین شرایط بحرانی توده های خودش جوش و فاقد سازماندهی میتواند به راحتی به سوخت و ساز گفتمان های سیاسی اجتماعی لیبرال های ایران تبدیل شود که جز سلاح استبداد و دیکتاتوری چیز دیگر زیر جلد نخواهند داشت. آنها می کوشند با اهداف درازمدت در پروسه های بهینه سازی طرح استراتژیک، منتخبین دروغین خود را به عنوان تنها آلترناتیو جدی برای کسب قدرت سیاسی، بار دیگر به مانند انقلاب ۱۳۵۷ صدای انقلاب ایران شوند و مبارزات طبقه کارگر ایران را به بیراهه ببرند. بر همین مبنا برای اینکه قدرت طبقه کارگر ایران با اعمال هژمونی خود بر علیه سرمایه وارد میدان شود خود سازماندهی و سازمانیابی طبقه

تغییر چند مهره امنیتی چاره ساز فساد در کل ارگانهای حاکمیت نیست!



حملات تخریبی زیادی به مراکز نظامی و هسته ای رژیم صورت گرفته بود. ناظران سیاسی و امنیتی بخش اعظم این حملات را به نفوذ وسیع "موساد" سازمان اطلاعات و امنیت اسرائیل در دستگاههای امنیتی جمهوری اسلامی نسبت داده اند.

وجود حفره ها و آلودگیهای امنیتی که در حال فزونی و گسترش هستند، انجام تغییرات اخیر در مسئولیتهای بالای نیروهای امنیتی را توضیح می دهد. هفته گذشته حسین طائب رئیس "سازمان اطلاعات سپاه پاسداران" که به مدت ۱۳ سال از جانب خامنه ای به این سمت منصوب شده بود و از دوستان نزدیک مجتبی خامنه ای است و بیش از چهل سال سابقه کار در دستگاه مافیای سپاه پاسداران دارد از مسئولیت خود برکنار شد. او در کشمکشهای قدرت بین جناحهای درون رژیم و اختلاس و دزدیهای درون حاکمیت مهره قابل اعتماد جناح اصولگرا علیه جناح رقیب در حاکمیت بوده است. طائب از متهمان پرونده دزدی و اختلاس در بنیاد تعاون سپاه پاسداران و اختلاس هشت میلیاردی قالیباف در شهرداری تهران نیز بود. البته حسن طائب به خاطر ایفای نقش در کشتار و سرکوب مردم معترض ایران نیز تحت تحریمهای حقوق بشری اتحادیه اروپا می باشد. به این دلایل برکناری طائب از مسئولیت این دستگاه جاسوسی و امنیتی در محافل سیاسی بحث برانگیز بوده است. زیرا از جمله وظایفی که برای "سازمان اطلاعات سپاه پاسداران" تعریف شده، کنترل و نظارت بر فرماندهان و سایر پرسنل سپاه پاسداران به لحاظ سیاسی و امنیتی، جلوگیری از درز کردن اخبار و اطلاعات محرمانه به بیرون و کشف جاسوسی در میان فرماندهان و مقامات امنیتی است. ضربه های امنیتی چند سال گذشته نشان می دهد که جاسوسی و فساد مالی در بالاترین سطح سپاه پاسداران و دستگاههای امنیتی جمهوری اسلامی رسوخ کرده است. نگرانی

وارد آمدن ضربات امنیتی و نظامی پیاپی به مراکز حساس و مهره های مهم امنیتی حکومت اسلامی نشانه وجود حفره های عمیق امنیتی به ویژه در سطوح بسیار بالای رهبران و مسئولان جمهوری اسلامی ایران است. بدون شک وجود چنین حفره های امنیتی خود محصول باند بازی و وجود فساد و دزدی گسترده ای است که کل ارکان رژیم اسلامی و به ویژه دستگاهها و سیستم های امنیتی و حفاظتی را فراگرفته است و سالهاست موجود می باشد و بازتولید می شوند.

عملیاتی چون سرقت اسناد هسته ای توسط سازمان امنیت اسرائیل شامل ۵۵ هزار فایل دیجیتال، ۱۸۳ لوح فشرده از اسناد مربوط به فعالیتهای هسته ای از یک انبار در تهران در شب ۳۱ ژانویه ۲۰۱۸ که حسن روحانی رئیس جمهور وقت و محسن رضایی نیز به آن اعتراف کردند، ترور محسن فخری زاده، رئیس سازمان پژوهش و نوآوری وزارت دفاع ایران، در سال ۱۳۹۹ و در مکانی که به شدت تحت کنترل و حفاظت امنیتی بود، آتش سوزی در "مرکز تحقیقات خودکفایی سپاه پاسداران" در مهر ماه سال ۱۴۰۰، جایی که در زمینه توسعه تجهیزات نظامی و موشکی فعالیت دارد و یکی از مراکز حساسی و حفاظت شده در تهران است و منجر به از بین رفتن اسناد و اموال و کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از افراد سپاه پاسداران شد، انجام اقدامات تخریبی انفجاری و سایبری در مراکز هسته ای، ترور مقامات و دانشمندان هسته ای جمهوری اسلامی در داخل ایران و اخیراً افشای طرح اعزام تیمهای تروریست به منظور ترور و آدم ربایی شهروندان اسرائیل در داخل ترکیه، نمونه هایی از وجود حفره ها در دستگاههای امنیتی رژیم است که بدون همکاری مقامات و کار به دستان بالای رژیم یعنی جاسوسی در مقابل پول امکان پذیر نبوده است. البته قبل از آن نیز

کارگر برای ایجاد تشکل های سراسری و افزایش آگاهی طبقاتی امر بدیهی و ضروری است، زیرا محور مبارزاتی در مطالبات همه ی مزدبگیران جامعه برآمده از خواست طبقاتی طبقه کارگر ایران است.

در چنین شرایطی که جامعه ایران آستان حوادث و رویدادهای عظیم سیاسی و تاریخی است، کار مشترک در سطح سراسری، یکی از الزامات واقعی احزاب چپ رادیکال و همگام کردن آن با جنبش های رادیکال و پیشرو در داخل ایران است. به این معنا اگر اقدام به تشکیل یک جبهه یا یک قطب واحد اعم از احزاب و افراد کمونیست جدا از منافع و رسوبات سکت حزبی نکند و از گفتمان تحلیل محور وضع موجود به فاز تغییر وضع موجود گام بر ندارد در یک پروسه هم به لحاظ سیاسی هم به لحاظ تشکیلاتی با فرسایش مواجه خواهد شد، و این باعث می شود که احزاب و افراد پیشرو جامعه به افرادی نظاره گر و بدون دخالت و بی خطر در رویدادهای مهم تبدیل شوند. از این زاویه باید گفت یکی از مهمترین معضلات سر راه شکل گیری آلترناتیو سوسیالیستی عدم سازمانیابی طبقاتی و توده ای کارگران در محیط های کار و در ابعاد توده ای و سراسری است. بنابراین فعالیت های مشترک احزاب چپ و کمونیست باید در خدمت پراستیک مشترک و پیوند و دامن زدن به اعتصابات کارگری و مبارزات جاری و جنبش های اعتراضی حول مطالباتشان باشد. زیرا تداوم اعتصابات کارگری و جنبش های اعتراضی توده ای مؤثرترین مکانیسم اجتماعی تکامل و سازمانیابی این مبارزات هستند. بویژه در این دوره با نشان دادن کارساز بودن و راهکارهای عینی نیروهای چپ و کمونیست و آلترناتیو سوسیالیستی در مقایسه با آلترناتیو و استراتژی بورژوازی را به گفتمان غالب اعتراضات و خیزش های خیابانی طبقه کارگر تبدیل کرد. تنها از این راه است که طبقه کارگر ایران برای سازماندهی شوراهای کارگری و یاری بخشیدن به شوراهای محلی و خیز برداشتن برای بدست گرفتن قدرت سیاسی هژمونی شورایی، در تغییر و تحولات رادیکال و ریشه ای در آینده ایران پیشاهنگ باشد. برای عملی کردن این هژمونی، آگاهی طبقاتی و سازمانیابی کارگران در ابعاد گسترده و با گره زدن آن به مبارزات و خواستها و رهایی زنان، مبارزات دانشجویی و خلق های زیر ستم در هماهنگی و همگام بودن و استفاده از ظرفیت و تجارب رهبران میدانی خود در عرصه های مختلف مبارزاتی در ایران، در راستای تداوم این اعتراضات، از وظایف و الزامات عملی بی چون و چرای این جنبش ها است. در صورت گذار نکردن از این مرحله و ترس از گام برداشتن برای تغییر وضع موجود، ما مجبور به تکرار تاریخ خواهیم شد.

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست رهبر تراشی آلترناتیو راست علیه منافع کارگران و زحمتکشان را خنثی و منزوی میکنیم!

قدرتهای امپریالیستی و حمایت غرب، پول و اسلحه و تبلیغات رسانه ای میخواهند خود را به جامعه تحمیل بکنند.

اکنون و در این کشمکش طبقاتی، ما به عنوان احزاب چپ و کمونیست و مدافع آزادی و سوسیالیسم و نیز از منظر دفاع از منافع طبقه کارگر، ضمن افشای اهداف طیفهای مختلف اپوزیسیون بورژوازی و منزوی کردن آنها، با قدرتمند کردن آلترناتیو کارگری و چپ مجدانه میکوشیم، مسیر تحولات سیاسی به برقراری دولتی کارگری و شورایی منجر شود.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به عنوان بخشی از آلترناتیو چپ و کمونیست با آگاهی از شرایط متحول و پر جنب و جوش ایران، اولاً می کوشد تکاپو و تقلابهای ارتجاعی جناحهای مختلف بورژوازی، از جمله مشروطه خواهان و رضا پهلوی را خنثی و ناکام سازد، ثانیاً با اتکا به مبارزه و قدرت طبقه کارگر در پیوند با جنبشهای اجتماعی رادیکال تلاش می کند مبارزات درخشان جاری را به یک تحول انقلابی بنیادین و زیرو روکننده به نفع طبقه کارگر و محرومان جامعه سوق دهد. ما همگام و همدوش با طبقه کارگر و توده های زحمتکش ایران، ضمن به دست گرفتن پرچم و پلاتفرم انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی، به سهم خود نمیگذاریم تا باردیگر سرنوشت و مقدرات جامعه ایران بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی توسط امپریالیستها و آلترناتیوهای رنگارنگ و استثمارگر و سرکوبگر سرمایه و ثروت رقم بخورد.

سرنگون باد

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
امضاها : سازمان اتحاد فدائیان کمونیست،
حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست
کارگری ایران-حکمتیست، سازمان راه کارگر،
سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

۲۱ خرداد ۱۴۰۱ - ۱۲ ژوئن ۲۰۲۱



با گسترش جنبش سرنگونی و در شرایطی که جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی رادیکال، همانند جنبش فرهنگیان و معلمان و بازنشستگان و جنبشهای اعتراض توده ای برای نان و آب با فداکاری و ابتکارات مبارزاتی، تناسب قوا را به نفع مبارزه نهایی برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی تغییر داده اند. در شرایطی که کارگران و زحمتکشان، یعنی اکثریت جامعه بر علیه نظام استثمارگر و ستمگر حاکم به پا خواسته اند تا با سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی سرنوشت خود را در دست گیرند.

اپوزیسیون راست با بسیج رسانه هائی که توسط دول امپریالیستی و دول مرتجع منطقه تامین مالی میشوند، در راستای برجسته کردن آلترناتیو بورژوازی و ضد کارگری و سد کننده تحول انقلابی به تقلاب افتاده است.

مانورهای روزهای اخیر رضا پهلوی در این چهارچوب است و او که اخیراً متوجه شده "رژیم رفتنی است" لایه های مختلفی از مشروطه خواه و جمهوریخواه را جلو انداخته اند، تا به زعم خود "رهبری" را برای "جنبش" تامین کنند. اپوزیسیون راست و ارتجاعی، علاوه بر پاشنه آشیل شکافهای درونی خود، نمی خواهند بپذیرند، که دوران "رهبری همه با همی" دیگر بسر آمده است. این درس بزرگی است که طبقه کارگر و کمونیستها از شکست تجربه انقلاب ۵۷ به دست آورده اند و روشن است که اینبار با تمام ابتکار و توان نخواهند گذاشت حاصل پیشروی و پیروزی انقلاب پیش روی کارگران و مردم ایران همانند سال ۵۷ به حاکم شدن آلترناتیو بورژوازی جمهوریخواه یا مشروطه خواه و یا ملغمه ای از هر دو در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی منجر شود.

ما به عنوان بخشی از جنبش چپ و کارگری و کمونیستی تردیدی نداریم که اپوزیسیون بورژوازی بنا به ماهیت سرمایه دارانه و ضد کارگری و ضد کمونیستی خود با گسترش اعتراض و اوج گیری خیزش انقلابی توده کارگرو زحمتکش و خیز برداشتن برای تعیین تکلیف نهایی با رژیم جمهوری اسلامی به شیوه های مختلف با مانورهای فریبکارانه، رنگ عوض کردنهای مقطعی و انواع توطئه و ترفندهای شناخته شده و کودتایی و اتکا به

رهبری سپاه پاسداران و خامنه ای از وجود جاسوس و عوامل خارجی تا آنجا پیشرفت که محض احتیاط ابراهیم جبّاری فرمانده "سپاه حفاظت از ولی امر" که وظیفه اش تنها حفاظت از خامنه ای و "بیت رهبری" می باشد نیز برکنار شود. زیرا این جنایتکار نیز که در کشتار مردم در سال ۱۳۸۸ معاون حسین طائب بود از نظر آنان مظنون بوده است.

البته وجود دزدی و اختلاسهای کلان و رشوه خواری و جاسوسی مقامات سیاسی و امنیتی حکومتی تازگی ندارد. خامنه ای نیز بارها به آن اعتراف کرده است. اما در شرایطی که آنان از آن از طریق رانتهای حکومتی و دزدی و اختلاسهای هزاران میلیاردی بدون آنکه کاری انجام دهند برای خود زندگی اعیانی و فرعونیه فراهم کرده اند، و از سوی دیگر اوضاع فلاکتبار زندگی کارگران و توده های مردم تهدیدست جامعه علیرغم انجام کارهای شاق و طاقت فرسا با دستمزدهای چندین مرتبه زیر خط فقر قدرت خریدی برایشان باقی نگذاشته و گرانی، تورم زندگی شان را در معرض نابودی قرار داده است، تناقضی آشکار است و شکاف ژرف طبقاتی را نشان می دهد. واقعیت آن است که جمهوری اسلامی از بیخ و بُن فاسد و فاقد صلاحیت اداره جامعه است. نه راه حلی برای برون رفت از بحرانهای همه جانبه ای که روزانه با آن دست به گریبان است در انبان دارد و نه پاسخی برای مطالبات کارگران و مردم ستمدیده ایران دارد. یکی از فاکتورهای مهمی که اکنون حاکمان جمهوری اسلامی را نگران ساخته شیوع فساد و جاسوسی در دستگاههای سرکوب نظامی و امنیتی است که تنها ابزار تداوم حاکمیت شان است. اما عمر این رژیم قرون وسطایی سرمایه داری به پایان رسیده و تعویض مهره های امنیتی و نظامی جنایتکار سپاه پاسداران نمی تواند برایش مایه نجات باشد. البته خامنه ای خود نیز قبلاً اعتراف کرده بود که: "مخالفت های کسانی که از وضع موجود منتفع هستند و کارشکنی ها و فضا سازی های شبکه در هم تنیده مفسدان و مجریان نیز ایجاد تحول را سخت تر می کند."

در چنین شرایطی آنچه موجب وحشت حاکمان است، گسترش اعتصابات کارگری و اعتراضات وسیع و دامنه دار و سازمان یافته فرهنگیان، بازنشستگان و دیگر اقشار تهدیدست جامعه است که روز به روز گسترش می یابد و پیشروی می کند و می رود تا در یک قیام توده ای بُنیاد و پایه های این حکومت فاسد و جنایتکار اسلامی سرمایه را از بیخ و بن برافکند و مردم را از شر آن خلاص کند.

اعتراضات گسترده کارگری در اروپا در پرتو تبعات جنگ در اوکراین

کارگران حمل و نقل بریتانیا تهدید کردند که اگر به مطالبات خود نرسند، هفته های آینده نیز اعتصاب را ادامه خواهند داد. شب قبل از آغاز اعتصاب رئیس اتحادیه کارگری با اشاره تمثیلی به طرح های ریاضات اقتصادی اتحادیه اروپا در جریان بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ و تصمیم دولت برای کاهش چهار میلیارد پوند از بودجه شرکت راه آهن، دولت را متهم کرد که دولت اجرای برنامه "ریاضت اقتصادی راه آهن" را در پیش گرفته است. در نتیجه تعدادی از ایستگاههای راه آهن بسته شده و دستکم پنجاه درصد از کارکنان حفاظت فنی شغل خود را از دست خواهند داد. آنان در عین حال خواهان افزایش دستمزد نیز هستند. در همان حال تعداد زیادی از اتحادیه ها برای هفته های پیش رو اعلام اعتصاب کرده اند.

در آلمان شیور اعتصاب را کارکنان مدارس نواختند. آنها در دو سال گذشته بارها و بارها در جریان پاندمی کرونا در مورد وضعیت غیر بهداشتی مدارس جهت ممانعت از گسترش کرونا و همچنین اثرات روحی و روانی تعطیل کردن مدارس روی دانش آموزان هشدار داده و همزمان خواهان افزایش دستمزد بودند. مقامات دولتی در تمام این دو سال به بهانه رکود اقتصادی پاسخی به مطالبات آنان ندادند. آنان اکنون میگویند، اگر دولت امکان تصویب صد میلیارد یورو بودجه ویژه برای تبدیل شدن به چهارمین قدرت نظامی دنیا را دارد، چگونه قادر نیست به مطالبات کارکنان بخش آموزش جواب دهد. اعتصاب کارگران در بنادر شمالی آلمان در روزهای گذشته و همزمان اعتصابات کارگران فلز کار در تعدادی از شهرها بخش دیگری از این مبارزات را نشان میدهد.

در مرکز همه این مبارزات چه در آمریکا، چه در بریتانیا و چه در آلمان افزایش دستمزد قرار گرفته است. اکنون دیگر هیچکس نمیتواند پنهان کند که خسارات جنگ بین امپریالیستها از اکنون که هنوز جنگ پایان نیفتاده است، به سفره مزد بگیران و حقوق بگیران و میلیونها انسان حتی در کشورهای متروپل سرمایه داری تحمیل شده و می شود.

اگر دولتهای امپریالیستی دور جدید و مرگباری از جدالهای خود را آغاز کرده اند، هیچ دلیلی وجود ندارد که طبقه کارگر جهانی اجازه دهد که بیش از این در زیر چرخ دنده های ماشین این نظم غیر انسانی نابود شود.



هرم جامعه قراردادند، معنای واقعی تبعات جنگ را به در خانه هایشان آورده است. اگر در کشورهای پیرامونی با شورش گرسنگان روبرو شدیم، اکنون در قویترین اقتصادهای سرمایه داری غرب ابرهای توهم به کنار رفته و فریاد های اعتراض بلندتر میگردند. اگر در دو سال گذشته به بهانه پاندمی کرونا مردم را به آرامش دعوت میکردند، اگر از آنان میخواستند که که گویا سرمایه داران و صاحبان انحصارات توان پرداخت دستمزد های بیشتری را ندادند، در خواست افزایش دستمزد نمایند، اکنون در دوره پسا کرونا مردم با تبعات جنگی روبرو شده اند که هیچ ارتباطی به منافع آنان ندارد. شاید چند ماهی لازم بود که طبقه کارگر در کشورهای متروپل سرمایه داری سیمای واقعی و کریه این جنگ بین امپریالیستها را بطور واقعی بشناسند و بدانند آنچه را که از زبان سران این دولتها میشوند، چیزی جز وعده های تو خالی نیست. بر بستر این شرایط است که موجی از اعتصابات و اعتراضات کارگری در کشورهای متروپل سرمایه داری نیز شکل گرفته و در حال گسترش است و برای قدرتهای امپریالیستی جای نگرانی بسیار است.

بی جهت نیست که تنها پنج هفته پس از آغاز تهاجم روسیه به اوکراین و در حالیکه امپریالیسم آمریکا در مقام رهبری پیمان جنگی ناتو تمام قد در مقابل روسیه صف آرائی کرده بود، کارگران یکی از بزرگترین غولهای تجارت و فن آوری جهانی "آمازون" را وادار کردند که اولین اتحادیه کارگری آمازون در آمریکا را به رسمیت بشناسد. این در حالی است که "آمازون" سالها با سرسختی در برابر تشکیل اتحادیه مقاومت میکرد.

نمونه دیگر اعتصاب کارکنان راه آهن بریتانیا در سه شنبه گذشته بود که حرکت بیش از هشتاد درصد خطوط راه آهن بریتانیا را متوقف ساخت و روزهای پنجشنبه و شنبه نیز ادامه یافت، دولت بریتانیا را شوکه کرد. اتحادیه

چهار ماه پس شروع جنگ در اوکراین اکنون تبعات هولناک جنگ چهره کریه خود را در گوشه گوشه جهان بازتاب میدهد. دو ماه پیش دبیرکل سازمان ملل در نشست شورای امنیت این سازمان گفت: "در سراسر جهان چهل و نه میلیون نفر در چهل و سه کشور در گرسنگی به سر می برند و اکنون جنگ اوکراین جنبه وحشتناکتری به گرسنگی جهانی داده است". بر اساس گزارش سازمان ملل جنگ در اوکراین موجب شده است، قیمت مواد غذایی در سراسر جهان به بالاترین سطح برسد و نزدیک به یک میلیارد و هفتصد میلیون انسان در جهان به شدت در معرض کمبود و قطع مواد غذایی، انرژی و سیستمهای مالی هستند. در آغاز سال جاری میلادی حدود دویست و هفتاد و شش میلیون نفر در سراسر جهان با گرسنگی مطلق مواجه بوده اند و انتظار می رود در صورت ادامه جنگ در اوکراین، چهل و هفت میلیون نفر دیگر به ویژه از کشورهای جنوب صحرای آفریقا به آنان افزوده شود. با این وجود آنالیکه در پایتخت های این جنگ بین امپریالیستی نشسته اند بیش از همه در فکر این بودند که چگونه در آتش این جنگ بدمند، چگونه میتوان از یکسو شهرهای اوکراین را به خرابه ای تبدیل نموده و بر سر ساکنینش خراب کرد، و از سوی دیگر کدام عضو پیمان جنگی ناتو بیش از دیگران پشتاز ارسال اسلحه به اوکراین میشود. تبلیغات بی وقفه بلند گویای طرفین در تلاشند تا افکار عمومی در کشورهاشان را قانع کنند که برای اهداف به اصطلاح انسانی و برای دفاع از به اصطلاح جهان آزاد، میلیونها انسان را آواره ساخته و صدها میلیون انسان را در آستانه مرگ و گرسنگی قرار داده اند.

اگر برای مدتی در کشورهای متروپل سرمایه داری با تبلیغات شبانه روزی و ارسال تسهیلات بسیار اندک برای مردم می خواستند به مردم بگویند که سران این دولتها گویا همزمان در حین اختصاص میلیاردها دلار برای گسیل اسلحه به اوکراین، در فکر یافتن راهی برای کاهش فشار مالی به مردم نیز هستند. اما واقعیت بسیار زودتر از آنکه سران این دولتها تصور میکردند، چهره خود را نمایاند. اکنون دیگر فقط بدنهای تکیه از گرسنگی میلیونها نفر در کشورهای پیرامونی نبود که هر از گاهی به مدیاهای راه پیدا میکردند. اکنون در همین کشورهای متروپل بالا رفتن قیمت حاملهای انرژی و بالا رفتن همه روزه قیمت کالاهای اساسی برای میلیونها نفری که در سطوح پائین

قانون منع سقط جنین در آمریکا، قانونی کردن نفی مالکیت زن بر بدنش!



از داشتن حق بر بدن خود محروم شده اند. اگر مهر ستم طبقاتی را در جریان پاندمی کرونا دیدیم که بیش از همه آنانی قربانی شدند که در هرم پائین جامعه قرار داشتند، قانون منع سقط جنین نیز بیش از همه متوجه تهیدستان، رنگین پوستان، لاتینوها و بی خانمان خواهد شد. در همه جا میتوان مشاهده کرد که این خانواده های فقیر و ترحمانی جامعه هستند که عموماً فرزندان بیشتری دارند و کاملاً آشکار است که بالغو حق سقط جنین فرزندان بیشتری خواهند داشت. اگر این فرزندان در کشورهای پیرامونی خرید و فروش میشوند و یا به خیل میلیونی کودکان کار و خیابان می پیوندند، در جامعه سرمایه داری پیشرفته ای چون آمریکا نیز تنها میتوانند نیروی کار ارزانتری جهت باز تولید نیروی کار باشند. در جامعه ای که بطور واقعی امکان چندانی برای این فرزندان جهت یاد گیری مهارتهای بیشتر وجود ندارد، تنها میتوانند نیروی کار خود را از رانتر در اختیار صاحبان سرمایه قرار داده و کارهای شاقتر با دستمزد کمتر تن در دهند. این یکی از فاکتورهای مهم در تمایل سرمایه دارانی چون ترامپ در به تصویب رساندن قانون منع سقط جنین در آمریکا می باشد.

در جامعه ای که سیستم قضائی و پلیسی آن اساساً بر این بنیان نهاده شده است که رنگین پوستان ذاتاً مجرم هستند و حملات و تهاجم پلیس متوجه آنان است. در جامعه که رنگین پوستان بیشترین تعداد زندانیان را تشکیل میدهند در حالیکه کمتر از یک پنجم جمعیت آمریکا را به خود اختصاص میدهند، در جامعه ای که قتل عامدانه رنگین پوستان و یا تیراندازی به سوی آنان توسط پلیس به امری عادی تبدیل شده است، دور از انتظار نخواهد بود که قربانیان قوانین صادره از سوی دیوان عالی همین اقصای پائینی هرم طبقاتی جامعه باشند. عقب راندن این قانون ارتجاعی و ضد زن در قدرتمندترین کشور امپریالیستی نیاز به یک کارزار وسیع همبستگی با جنبش اعتراضی زنان و مردان آمریکا علیه این قانون ارتجاعی در قلب نظام سرمایه داری دارد.

سازمان عفو بین الملل همان روز با انتشار بیانیه ای، رای دیوان عالی را «نقطه عطفی» در تاریخ آمریکا خواند و در بخشی از آن اعلام کرد: «میلیونها نفر که می توانند در ایالات متحده باردار شوند، اکنون با آینده ای روبرو هستند که در آن قادر به انتخاب های شخصی درباره بدنشان، آینده و رفاه خانواده شان نخواهند بود. این حکم بر سرنوشت تک تک افراد در ایالات متحده بدون توجه به توانایی آنها برای باردار شدن تأثیر می گذارد. با این حکم، مردم مجبور به زایمان خواهند شد و مجبور می شوند به دنبال سقط جنین نا امن بگردند. حکم امروز نتیجه چند دهه کارزار برای کنترل بر بدن زنان، دختران و همه افرادی است که می توانند باردار شوند. این حکم راه را برای وضع قوانین بی سابقه ایالتی با هدف جرم انگاری سقط جنین و وضع قوانین دیگری با هدف سلب حقوق بشر از مردم ایالات متحده هموار می کند؛ از جمله قوانینی است که امکان کنترل زاد و ولد و برابری در ازدواج را تحت تأثیر قرار می دهند. اما صرف نظر از آنچه دیوان عالی آمریکا می گوید، سقط جنین همچنان یک حق بشری باقی می ماند و دولت ها در سراسر جهان همچنان موظف به حمایت از این حق هستند».

این حکم بار دیگر شرایط درد آور سالهای قبل از لغو ممنوعیت سقط جنین در سال ۱۹۷۳ را در خاطره جمعی مردم زنده گرداند. زمانی که زنان برای سقط جنین مجبور بودند به هر شیوه ای مخفیانه سقط جنین کنند. البته در بسیاری موارد عوارض غیر حرفه ای این سقط جنین ها برای سالیان طولانی آنان را در چنگال خویش میفشرد. بدون شک اکنون نیز آن میلیونها زانی که در پائین ترین هرم طبقاتی جامعه قرار گرفته اند بیش از همه آسیب خواهند دید. البته زنانی که در هرم بالای جامعه قرار دارند به راحتی راهی دیگر کشورها شده و سقط جنین خواهند کرد. در واقع وضعیت طبقاتی، تعیین کننده حق زنان بر بدن خود خواهد بود. بنابراین نمایان میشود که ستم طبقاتی، مرد سالاری، ستم جنسیتی، راسیسم و در هم آمیختگی همه اینها با دین چنین قانونی را به تصویب رسانده است. اکنون بار دیگر به زور قانون آمریکا زنان

دوم ماه مه، دوازدهم اردیبهشت خبر گزاری رویترز از تصمیم دیوان عالی ایالات متحده آمریکا مبنی بر غیرقانونی کردن سقط جنین خبر داد. آن زمان هنوز شک و تردیدها در میان بسیاری از مخالفین این قانون موجود بود. اما ترکیب موجود در دیوان عالی برای بسیاری شکی باقی نمی گذاشت که اعضاء دادگاه عالی در این مورد تصمیمشان را گرفته اند. پس از آنکه ترامپ سه تن از طرفداران خود را جایگزین قضات پیشین در این دادگاه کرد، چندان سخت نبود که فهمید بالاترین مرجع قضائی ایالات متحده آمریکا به ارگانی برای تعمیق شکافهای موجود در جامعه و در خدمت بخشی از کلیسای مسیحیت، انگلیکانها و جریانات راسیتی قرار گرفته و در عین حال پاسخی به مطالبات پایه اجتماعی ترامپ و حتی باز گرداندن مجدد او به قدرت خواهد بود.

«سی ان ان» تارنمای رسانه آمریکا نیز همان زمان نوشت که: «مطابق این پیش نویس، دادگاه حق سقط جنین را لغو خواهد کرد. این یکی از پُریامدترین تصمیم ها طی چند دهه گذشته از سوی دیوان عالی آمریکا بود که تبعاتی در زمینه سلامتی زنان و حق سقط جنین بدنال خواهد داشت». نظرسنجی مرکز تحقیقات «پیو» در سال ۲۰۲۱ نشان داد که ۵۹ درصد از بزرگسالان ایالات متحده معتقد بودند که در همه یا بیشتر موارد سقط جنین باید قانونی باشد. در حالی که تنها ۳۹ درصد فکر میکردند که در بیشتر یا همه موارد باید غیرقانونی باشد. بالاخره در روز جمعه سوم تیرماه حکم جنجالی دیوان عالی آمریکا مبنی بر لغو قانونی بودن سقط جنین صادر شد که بر اساس آن، حداقل در بیست و یک ایالت سقط جنین غیر قانونی و جرم محسوب شده و در هشت ایالت دیگر به شدت محدود میگردد.

بر اساس گزارش شبکه های مختلف خبری مردم آمریکا در شهرها و ایالت های مختلف همچون نیویورک، واشنگتن، میامی، آتلانتا، تگزاس، شیکاگو، سانفرانسیسکو، بوستون، لس آنجلس، هیوستون به خیابانها آمدند؛ مخالفان این حکم دیوان عالی را نقض حقوق زنان و موافقان آن را یک پیروزی و حمایت از حق حیات ذکر کردند.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها:



در این صفحه کوشش می‌شود تا به پرسش‌های خوانندگان جهان امروز پاسخ داده شود.

پرسش: من فعالیت‌های مثبت شما را در "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" تعقیب می‌کنم. سئوالی که برای من پیش آمده است، این است که اولاً همکاری‌های شش نیروی این شورا در چه قالبی می‌گنجد و دوماً چرا شما همکاری این شش نیرو را گسترش نمی‌دهید؟

جهان امروز: فعالیت شش نیرو همانگونه که از نام "شورای همکاری" پیداست در قالب همکاری می‌گنجد. رابطه و فعالیت مشترک نیروهای سیاسی می‌تواند اشکال مختلفی از قبیل "وحدت تشکیلاتی"، "اتحاد پایدار"، "جبهه"، "بلوک" و ... بخود بگیرد که ضرورت هر کدام را فاکتورهایی از قبیل دوری و نزدیکی این نیروها به هم و اوضاع و احوال و شرایط سیاسی جامعه تعیین می‌کند.

واقعیت این است که ضرورت همکاری و همگرایی این شش نیرو را در وهله اول ضرورت پاسخگویی مشترک به اوضاع خطیر سیاسی جامعه رقم زده است. بر این اساس نیروهای این همکاری جدا از تفاوت‌های سیاسی و نظری روی پاره‌ای از مسائل بر دو اصل اساسی توافق دارند که عبارتند از سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و مبارزه برای یک گزینه سوسیالیستی و شورایی. توافق روی سرنگونی انقلابی در واقع مرزبندی روشن این نیروها را با گزینه‌های اصلاح طلبانه و یا "براندازی" به اتکا به نیروها و قدرت‌های امپریالیستی به روشنی نشان می‌دهد و با هر آلترناتیو دست ساخته این قدرت‌ها مرزبندی دارند.

این دو اصل کلی برای همکاری این شش نیرو در عین حال مستلزم پراتیکی مشترک و همگرا برای ساختن گزینه‌ای کارگری / شورایی به شکل دخالته‌گری در جنبش‌های اجتماعی جاری در جامعه هم هست و این کاری است که نیروهای این شورا بطور مستمر و سازمان

یافته و البته ناکافی انجام می‌دهند. اینکه چرا این الگو گسترش نیافته، در مقابل "شورای همکاری ... " نیز هم پرسشی واقعی است. نظراتی که در بین نیروهای شورا در پاسخ به این سؤال وجود دارد به این قرار است که یک نگاه تاکید اصلی را بر گسترش کیفی یعنی گسترش گفتمان سوسیالیستی در درون جامعه می‌بیند و نظر دیگر بدون اینکه لزوم گسترش کیفی را زیر سؤال ببرد بر این باور است که از نظر کمی و عددی هم این شورا باید بتواند پتانسیل کافی سیاسی و ساختاری را برای جذب نیروهای دیگر فراهم سازد. از این روی در نشست ارزیابی سالانه‌ی شورا در سوم آوریل امسال ضرورت تدوین "سیاست ناظر بر گسترش" در دستور شورای نمایندگان این شش نیرو قرار گرفت.

فرا تر از پاسخ به سؤال مشخص شما روی این مسئله لازم است تاکید شود که قطب چپ جامعه را طیف وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش‌های اجتماعی در ایران، طیف وسیعی از فعالین منفرد چپ و کمونیست در داخل و خارج کشور با رویکرد چپ و سوسیالیستی، نهادها و انجمن‌های مدافع جنبش‌های اجتماعی و نیروهای تحزب یافته تشکیل داده است و تنها مجرای که برای همگامی این طیف‌های مختلف وجود دارد، همانا همگرایی و تلاش برای ایجاد گفتمانی مشترک در پاسخ به نیازها و ضرورت‌های مبارزه طبقاتی در داخل ایران است. وحدت‌ها و اتحاد‌هایی که در پاسخ به این نیاز نباشد فرمال و کلیشه‌ای است و نمی‌تواند کمکی به ضرورت خودسازمانی جنبش‌های اجتماعی در جامعه باشد. این جنبش‌ها علیرغم اینکه هر روز خیزش‌های وسیع و باشکوهی را در مقابل رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی می‌آفرینند، اما هنوز از داشتن سازمان و شکل‌های سیاسی و طبقاتی رنج می‌برند. مهمترین کاری که فرا روی "شورای همکاری" و همه نیروهای چپ و کمونیست قرار دارد نه "قیمومیت"، بلکه یاری رساندن به این وظیفه و برای جبران این کمبود است، چون در فردای سرنگونی (حتی انقلابی) جمهوری اسلامی، گزینه‌ای کارگری برای حفظ دستاوردها لازم است که پایه‌های آن باید از هم اکنون ساخته

شده باشد.

ما به نوبه‌ی خود تلاش می‌کنیم این کمبودها را بررسی کنیم، علت‌ها را بیابیم و راه حل‌ها را پیش روی بگذاریم. چرایی و آسیب‌شناسی این کمبود یکی از مهمترین دغدغه‌های شورا باید باشد و ما به سهم و توان خود در این راه می‌کوشیم.



پرسش: نیروهای راست مدعی هستند که یکی از دلایلی که خیزش‌های توده‌ای به "براندازی" جمهوری اسلامی نمی‌انجامد این است که اپوزیسیون لیدر یا رهبر ندارد! از نظر شما رهبری و سازماندهی جنبش‌ها و نقش لیدر در پروسه سرنگونی و جایگزینی چگونه است؟

جهان امروز: قبل از اینکه به نقش و جایگاه لیدر و رهبر در پروسه سرنگونی بپردازیم لازم است روی دو واژه که در سؤال شما آمده توضیح بدهیم. واژه "براندازی" گفتمان اپوزیسیون بورژوازی رژیم است که اسم رمز "براندازی" رژیم برای "سراندازی" خودشان است. آنان مفهوم براندازی را حساب شده به کار می‌برند زیرا که برای رسیدن به هدف خود، استفاده از هر وسیله‌ای را توجیه می‌کنند. آنان به برانداختن قدرت حاکم به هر وسیله‌ای از جمله، و مهمتر از همه، دخالتگری امپریالیست‌ها و



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می‌شود!

زیر نظر هئیت تحریریه

سر دبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه ۴۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193

0046760854015

004799895674

00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات
دلال کومه له (تکس)

takesh.komalah@gmail.com

معین، در تندپیچ‌های سیاسی و در یک کلام در مبارزه طبقاتی رقم می‌خورد که در آن فاصله لیدر و توده‌ها از زمین تا آسمان نیست. لیدر و رهبری که به رهبری جمعی متکی نباشد، غیرقابل عزل و جایگزینی باشد در دامان خود دیکتاتورهای کوچک و بزرگی را تربیت می‌کند.

با این توضیح کوتاه باید به جنبش‌های حی و حاضر در جامعه برگشت و در روند این جنبش رهبرانی را دید که نه وارث اجدادشان هستند و نه "عکس آنها در ماه دیده شده است" و نه دارای «ژن» ویژه‌ای و نه ...، بلکه چهره‌هایی هستند که بر بستر مبارزات کارگری، از جمله معلمان و دیگر جنبش‌های اجتماعی رشد کرده و به رهبران واقعی جنبش خود تبدیل شده‌اند.

اگر به مقدمه پاسخ برگردیم نقش و جایگاه لیدر و رهبر برای ما و "براندازان" بورژوا متفاوت است. آنها همانگونه که تاریخا نیز شاهد بوده ایم بر اساس منافع قدرت‌های سرمایه‌داری به کمک رسانه‌های خود رهبر تراشی شده‌اند. خمینی را برای جلوگیری از انقلاب رهبر کردند و اکنون "رضا پهلوی" را در بوق و کرنا می‌دمند که خاندانش با یک انقلاب سیاسی از اریکه قدرت به زیر کشیده شده است. این گونه رهبرهای ساختگی و از بالا هیچ یک از نیازهای جنبش‌های اجتماعی را نمایندگی نمی‌کنند و تنها به قشر بسیار ضعیفی از سرمایه‌داران و تکنوکرات‌ها متکی هستند. شعار اندک "رضاشاه روح شاد" به معنای آن است که با آن همه دیکتاتوری، فساد، کودتا، زمین‌خواری وابستگی و خفقان سالهای حکومت این قزاق، تنها میتوان با هم مقایسه کرد. این شعار مانند آن است که بگویند در برابر این طاعون، صد رحمت به آن وبای تاریخی. به اینگونه این شعار علیرغم پروپاگاندای رضاشاهی، تایید نیست بلکه مقایسه بین دو جنایتکار در اردوی ارتجاع است. رهبر تراشی‌های امپریالیستی حتی از طرف خود آنها هم جدی نیست و بزرگنمایی آن از سویی برای فشار به رژیم اسلامی و در سوی دیگر، برای به انحراف کشاند جنبش‌های اجتماعی از پایین برای گذر انقلابی از جمهوری اسلامی است.

سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را توده‌های مردم زیر ستم و جنبش‌های اجتماعی به رهبری طبقه کارگر با اتکا به رهبران آگاه و جسور و میدانی آنها رقم می‌زنند و حنای رهبران و لیدرهای سفارشی نزد این جنبش و زنان پیشناز و نیروهای آگاه جامعه رنگی ندارد.

→ قدرت‌های منطقه، فراخواندن ارتش و بدنه‌ی سپاه، باندهایی مانند اصلاح طلبان همانگونه که رضا پهلوی در فراخوان خود به آشکارا گفت، و تمامی نیروهایی که در عمل و برنامه، خواهان حفظ مناسبات طبقاتی هستند. آنها می‌خواهند مناسبات سرمایه‌داری در ایران را بعد از "براندازی" با همه ساختارهای نظامی و اقتصادی حفظ کنند. آنان از طبقه کارگر و تهی‌دستان شهر و روستا، می‌خواهند که "همه با هم" بدون طرح گزینه‌های خود، اسب تروای جایگزین بورژوازی باشند. در حالیکه ما خواهان سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی هستیم و جایگزین آن را اعمال حاکمیت توده‌های ستمدیده و استعمار شده به رهبری طبقه کارگر می‌بینیم. این تفاوت در مورد واژه اپوزیسیون هم صادق است و از نظر طبقاتی نمی‌شود همه مخالفان رژیم را در یک کاسه ریخت. بعضی‌ها آگاهانه این تفاوت را مشخص نمی‌کنند، چون سیاستی "همه با همی" را تعقیب می‌کنند.

اما در مورد نقش و جایگاه رهبر یا لیدر باید گفت که این درست است که هر جنبشی احتیاج به رهبر و هدایت‌کننده دارد، اما ما این نقش را فردی نمی‌بینیم. ما از موضع طبقه کارگر، نقش رهبری طبقاتی می‌بینیم. نقش شخصیت در تاریخ البته نفی نمی‌شود، اما شخصیت‌ها نیستند که تاریخ می‌سازند، تاریخ باید جاری و آنچنان مهیا باشد که شخصیت بتواند در آن برهه، نقشی مهم ایفا کند. در کمون پاریس ۱۸۷۱ شخصیت‌های تاریخی مانند مارکس و انگلس در پاریس حضور نداشتند و حتی رهبری انقلاب را به عهده نداشتند و کمونیسم در شورای کمون در اقلیت بود و حتی رهبر فکری کمون، لویی بلانکی در زندان بود، اما دیدگاه بلانکی در شورای رهبری کمون و کموناردها هژمونی داشت و این کموناردها بودند که شخصیت تاریخی یافتند. طبقه انقلابی و رهبری انقلابی و شورایی و سازمان‌های مورد اعتماد و آگاه هستند که مجموعه‌ای از شخصیت تاریخی را پرورش و ساختار می‌دهند. مدتهاست که شخصیت فردی دیگر نمی‌تواند نقش و جایگاهی تاریخی، سستی، موروثی، مادام‌العمری و صادراتی باشد.

رهبر از نظر تاریخی که در نقش قهرمان و ناجی ظاهر شده در عصر جدید و در بین انسان‌های متکی بخود و آگاه بسیار متفاوت است. از نظر ما رهبر یا لیدر و یا به عبارتی دیگر قهرمانان جنبش‌های اجتماعی به نقش و رفتار و تعهدشان به آرمان‌هایی که به اعتبار آن این نقش را پیدا کرده‌اند بستگی دارد. این نقش در دوره‌های

ستون آزاد

جهان امروز با ایجاد "ستون آزاد" می‌کوشد تا به سهم خود برای ایجاد فضایی برای دیالوگ و گفت‌وگوهای رفیقانه به آنگونه که با دیدگاه استراتژیک این نشریه همسو، اما دارای نگرش و زوایایی باشد، به همگرایی روی مسائل نظری در جنبش کارگری و کمونیستی یاری رساند.

انتقاد شفاف و بی‌باکانه یا تسلیم و سکوت فروتنانه؟

نیما مهاجر

و این جاده‌ی یکطرفه مبتنی ساخت استبدادی جامعه‌ی ایران است. مراکز و منابع قدرت همواره «نپرسیدن» را به یک فضیلت تبدیل کرده‌اند و پرسنده را پررو یا فضول نامیده‌اند. «مسئله این است که ما و جامعه‌ی ما مبتلا به عارضه‌ی (نپرسیدن) ایم. در تاریخ فرهنگی دیرینه‌ی ما، بهترین راه برای حفظ مناسبات مسلط این دانسته شده است که پرسش به یک رفتار نهادی تبدیل نشود. پیداست که این عارضه هم برآمد مناسبات مسلط بوده است، و هم مؤثر در بقای مناسبات مسلط. کسی نباید به پرسیدن عادت می‌کرده است. پس روانشناسی اجتماعی ما اهل پرسش نشده است. تاریخ استبدادی ۲۵۰۰ ساله پرسیدن را برنمی‌تافته است. پرسیدن ریشه‌ی تفکر انتقادی است. ریشه‌ی دانستن، خرد است. و پرسیدن کاربرد آزادانه‌ی خرد است. زمانی کانت گفته بود: "جرأت کن بدانی." جرأت داشته باش که خرد خود را به کارگیری. یعنی پرسیدن ترکیب آزادی و خرد است و تبلور خرد در آزادی ست. این شعار عصر مدرن است. برای استقرار این رفتار، چیزهایی لازم است که ما نداشته‌ایم. ما این گرایش و برداشت را نداشته‌ایم که آزادی یعنی از خرد خود در همه چیز آشکار استفاده کردن. برای عادت کردن به پرسش، ابتدا باید به خود "حق" پرسش عادت کرد. یعنی اول باید دریافت که هر کسی "حق" دارد پرسد. و اساسا هر کسی حق حضور و نظر و انتخاب و رأی و پرسش و تعیین سرنوشت دارد.» [۳] «باز اندیشی به ارزش‌ها و مفروضات در گرو پرسش است. پیدا کردن اندیشه سیاسی و تفکر اجتماعی و راه حل توسعه و غیره در گرو پرسش و تفکر انتقادی است. عادت شکنی و آشنایی‌زدایی در ادبیات امروز در گرو گفت‌وشنودی است که حاصل پرهیز نکردن از پرسش است. نیاز جامعه‌ی ما به نقد همه جانبه‌ی فرهنگی، نخستین مسئله‌ی مبرم ماست که خوشایند سنت نیست. سنت به یک اعتبار مجموعه‌ی رفتارها و گفتارها و پندارهای نهادی شده است. حرف شنوی و نپرسیدن یکی از وجوه پابرجای سنت است.» [۴]

احوال، انتقاد ریشه‌ای، از نظر هرگونه تغییری ضرورت قطعی دارد. تغییری که از حدود همان طرز فکر پیشین تجاوز نکند. تغییری که فقط به منزله‌ی شیوه‌ی ای برای سازگار کردن بیشتر همان افکار همیشگی با واقعیت موجود باشد، چیزی جز تغییر سطحی نیست. تغییر عمیق فقط در جو آزاد ممکن است صورت پذیرد. جوی که انتقاد دایمی نیروی محرکه‌ی مدام آن باشد. تفکر انتقادی سبب شفافیت بیان می‌شود. به روشن‌گویی می‌انجامد. کلی‌گویی‌ها و کلی‌نگری‌ها و موضع‌گیری‌های ژله‌ای را که فرصت طلبان یا محافظه‌کاران دارند مردود می‌کند. الان بعضی‌ها حرف‌هایی می‌زنند که آن قدر کلی و مبهم و کشدار است که آدم نمی‌فهمد بالاخره مردم را به چی می‌خوانند. اما وقتی فکر انتقادی نهادی شد، کلام خواه ناخواه تعین پیدا می‌کند. هدف‌ها و برنامه‌ها و روش‌ها و گرایش‌ها مشخص می‌شود. از عوام‌زدگی ارزش‌ها و نظریه‌ها تا حد زیادی کاسته می‌شود. حضور مردم فقط به تأییدهای توده‌وار منحصر نمی‌ماند بلکه به مشارکت عمومی در تفکر و تصمیم تبدیل می‌شود. کسانی که از تفکر انتقادی زیان می‌بینند که تصور می‌کنند همه چیزشان درست و کامل است و مو لای درز پندارها و رفتارها و گفتارهایشان نمی‌رود. خود را حامل حقیقت مطلق می‌پندارند و مصون از خطا. اما در تفکر انتقادی همیشه جایی برای احتمال خطا وجود دارد. خطاها در مشارکت عمومی و خرد جمعی اصلاح می‌شود. بسط و نهادی شدن تفکر انتقادی الزاما در گرو بسط گفت و شنید است. یعنی باید اهل سؤال و توضیح و اقناع متقابل شد. یعنی من بتوانم آزادانه هر سؤالی را که به ذهنم می‌رسد بپرسم و دیگری هم بتواند آزادانه جواب یا توضیح بدهد یا توضیح بخواهد. از این رو فکر انتقادی هرگز از فکر آزادی جدا نیست.» [۲]

به عبارتی مسئله‌ی اصلی در انتقاد بر سر "حق پرسش" و استفاده از این حق بدون نگرانی از عواقب آن است. اما متأسفانه وجه غالب بر فرهنگ ما فرهنگ «بی‌چرایی» است

استبداد مانعی جدی بر سر راه دیالوگ، گفت و شنود و تفکر انتقادی در جامعه است. ذهنیت استبدادی همواره از گسترش ذهنیت انتقادی وحشت دارد. ذهن مستبد از سلطه‌ی آنچه که تاکنون بوده است در مقابل گزند آنچه که باید باشد یا آنچه که می‌تواند باشد پاسداری می‌کند. روی همین حساب منتقدین را به سکوت، تواضع، مدارا یا پوشیده‌گویی دعوت می‌کند و اگر این دعوت کارساز نشد منتقد را به غرور و تکبر متهم می‌سازد و نهایتاً به طرد و حذف فیزیکی روی می‌آورد. ذهنیت استبدادی صداهای مخالف و حتی متفاوت را خفه می‌کند و پرده‌ای سیاه بر جهان رنگها می‌کشد تا جز آنچه که خود می‌خواهد هیچ رنگ دیگری به چشم نیاید. «جامعه‌ای که تحمل و مدارا و تفکر انتقادی وی تنوع اندیشه‌ها را تجربه نکرده، بلکه به حذف ارزش‌ها و گرایش‌ها و روش‌های مخالف عادت داشته است، هر پدیده‌ای را با ترکیبی از فرهنگ حذف و سیاست سانسور محک می‌زند... به یاری و در نتیجه‌ی همین ترکیب "حذف و سانسور" است که جامعه مثلن یکباره کور رنگ می‌شود. از میان صداها رنگ طبیعی و جلوه‌های گوناگون نور، جز به سه چهار رنگ تیره، به هیچ تجلی دیگری از طبیعت رنگ و نور توجه نشان نمی‌دهد.» [۱]

بنابراین برای دفاع از حق انتقاد چاره‌ای وجود ندارد مگر آنکه در دفاع از آزادی بی‌حد و حصر بیان به جنگ استبداد و ذهنیت استبدادی رفت. تفکر انتقادی لازمه‌ی پیشرفت، حرکت از کهنه به نو و فرارفتن از ایستایی به پویایی است. «انتقاد به معنای این است که چشمان مان را باز کنیم و ببینیم که آنچه امروز پذیرفته است، چون بدیهی و مسلم گرفته می‌شود، دیگر پذیرفته نخواهد بود، چون دیگر بدیهی و مسلم پنداشته نخواهد شد. انتقاد یعنی کاری کنیم که حرکتی که امروز ساده و آسان انجام می‌گیرد، دیگر به آسانی انجام نگیرد. از این رو، تمام ارزش‌ها، وجوه رفتاری، تعارض‌ها، تناقض‌ها، اصطکاک‌های فرهنگ، و به ویژه زبان، تفکر و ادبیات امروز را باید در معرض دید و نقد و قضاوت قرار داد. در این اوضاع و



کسی که از انتقاد می‌گریزد در حقیقت راه مصلحت را می‌جوید و مصلحت‌گرایی چیزی نیست جز پنهان گذاشتن یا مسکوت گذاشتن بخشی از واقعیت. و این خود معنایی ندارد جز آشکار نشدن واقعیت و فدا کردن حقایق. در جایی که انتقاد تحمل نمی‌شود، منتقد با شانتاژ و گروه فشار و لشکرکشی و شایعه‌پراکنی از طرف قدرتمندان روبرو می‌شود و در دهانش سرب داغ می‌ریزند. به همین دلیل منتقد محروم از آزادی است و همواره با ترس و اضطراب روبرو است. این‌ها خصلت جامعه‌ای است که روح استبداد و دیکتاتوری حاکم در کالبدش حلول کرده است. «هم اکنون بسیاری از نویسندگان و اهل فرهنگ، به خصوص در بخش‌های آفرینش، از امنیت اجتماعی و سیاسی و شغلی، و روانی و ذهنی و ارتباط با مخاطب بهره‌ور نیستند یا بسیار کم بهره‌اند. وقتی این تأمین‌ها و امنیت‌ها وجود نداشته باشد یا شدیداً کاهش پذیرد، طبعاً پرهیز، ترس، ریا، بی‌اطمینانی، نگرانی و سرانجام خودسانسوری و خودخوری و از خود بیگانگی جای آن‌ها را می‌گیرد. طبعاً انسانها در برابر مشکلات و ناملایمات و فشارها و محرومیت‌ها مقاومت می‌کنند. اما این مقاومت هم حدی دارد. یکی بیشتر مقاومت می‌ورزد و یکی کمتر. وقتی مقاومت کم یا تمام شد، تسلیم و استحاله و از پادآمدگی شروع می‌شود. و این‌ها خود تازه مبنای اضطراب‌های جدید است. یکی از مشخصات عده‌ای از نویسندگان در همین ایام، خوشبختانه مقاومت در برابر موقعیتی است که پیش آمده است. در مقابل عده‌ای هم هستند که به استحاله کشانده شده‌اند، یا به انزوا، یا از پا درآمده‌اند. استحاله خود راه نجات یا حل مشکل نیست، بلکه مبنای اضطراب تازه است. حل شدن در توقعات و فشارهای مسلط، منشأ تنش‌های تازه است. از دست دادن استقلال نظر و استقلال شخصیت و استقلال هنر به دردهای جدید درون می‌انجامد. نان به نرخ روز خوردن و ظاهر سازی و ریا و فرصت‌طلبی خود به ناهنجاری‌های دیگر اجتماعی و فردی می‌کشد که مفسده‌انگیز است. البته شاعر و نویسنده هم مثل بقیه‌ی مردم دوست ندارد پرده‌ی سیاهی جلو چشمش بکشد، یا چشم اندازی ترسیم کند که شنونده و خواننده اش را ناراحت کند. اما با واقعیت هم نمی‌تواند به گونه‌ای برخورد کند که به کتمان حقایق یا مخدوش شدن حقیقت بیانجامد.» [۵]

مراجع و نهادهای مذهبی حتی بدون اعمال

بلا را بیاورید؟» [۶]

اما اگر انتقاد برای طبقه‌ی بورژوا، مرتجعین و در یک کلام حافظان وضع موجود یک تهدید به شمار می‌رود، برای طبقه‌ی انقلابی تاریخ-پرولتاریا- و پیشروان این طبقه -کمونیست‌ها- یک ابزار برنده و کارساز است. این شعار مارکس از آموزگاران تاریخی طبقه‌ی کارگر جهانی «در همه چیز شک کن» همواره تأکیدی بوده است بر تفکر انتقادی. سوسیالیست‌ها انتقاد را نه فقط علیه دشمنان طبقاتی خودشان بلکه علیه گذشته و آنچه که خود نیز انجام داده‌اند به کار می‌گیرند. «انقلاب‌های پرولتری مدام از خود انتقاد می‌کنند، حرکت خود را چه بسا متوقف می‌سازند و به آنچه که انجام یافته به نظر می‌رسد، باز می‌گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعیف و فقر تلاش‌های اولیه خود را بی‌رحمانه به باد استهزا می‌گیرند، دشمن خود را گویی فقط برای آن بر زمین می‌کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا در مقابل آن‌ها قد برافرازد.» [۷]

«کارگران دارای آگاهی طبقاتی در روند پیشرفت جنبش‌شان همواره راهی را که این جنبش پیموده بازنگری می‌کنند و می‌اندیشند که آیا راه صحیحی بوده و آیا ممکن است آن را بهبود بخشید یا نه. از بین تمام طبقات در روسیه، هیچ یک، نه حتی بورژوازی تحصیل کرده و ثروتمند، درباره‌ی تاکتیک‌هایش، یعنی جهت و روش‌های جنبشش، آنقدر رک و راست، شفاف و تا حد ممکن علنی بحث نمی‌کند که طبقه‌ی کارگر می‌کند. تنها کسانی که تپی مغزند یا از شرکت توده‌های وسیع در سیاست می‌ترسند ممکن است این طور فکر کنند که مجادلات بر سر تاکتیک‌ها که به طور مداوم در مطبوعات طبقه‌ی کارگر دیده می‌شوند نامناسب یا غیر ضروری‌اند. در واقع، همین مجادلات گرم هستند که به همه‌ی کارگران کمک می‌کنند و به آنها می‌آموزند که سیاست کارگری خودشان را از هر زاویه به بحث بگذارند و یک خط طبقاتی محکم، متمایز و روشن را برای جنبش تکامل دهند.» [۸]

هر گاه منتقد را دعوت می‌کنیم که تواضع را پیشه کند در حقیقت از او می‌خواهیم که در مقابل وضع موجود سکوت و از افکارها و رفتارهای مسلط تبعیت کند. منکوب کردن تفکر انتقادی نوعی سانسور است که فرهنگ تزویر و ریا و تملق و مصلحت‌اندیشی را می‌گستراند. در فقدان آزادی انتقاد



احمد بخردطبع

روند کهنه‌ی بروکراسی سندیکایی و سرنوشت کمونیست‌های انقلابی!

تجربه‌ی فرانسه

شکل هر می به خود می گیرد و بویژه مسئول اول آن بیش از پیش از حمایت نیروی خاصی که چپ بورژوازی است، برخوردار می باشد، باید سیاست و عملکردهای سوسیال دموکراسی به رسمیت شناخته شود تا حاکمیت نظام سرمایه داری از تهدیدات جدی در امان بماند. یکی از تهدیدات احتمالی، قرار گرفتن فعالین کمونیسم انقلابی بمتابیه ی نمایندگان (که منتخب پایه های کارگری می باشند)، در بخش های متفاوت سندیکایی است. روند یاد شده تا آنجا که مقاصد و خواست های نهایی رهبری سندیکا را در حوزه ی فعالیت خویش به چالش واقعی نکشاند، قابل به اغماض است، ولی زمانی که گام های جدی در تقابل با حاکمیت نظام سرمایه داری در جهت احقاق حقوق کارگری با نفی کامل سیاست های بروکراتیک و سازشکارانه روبرو می شود، چالش آفرینی آغازیدن می گیرد که یکی از نمونه های مشخص آنرا می توان در برخورد ولوتاریستی و بروکراتیک رهبری سندیکای C G T (ت ژ ت) فرانسه در برابر (PCA Poissy) که حوزه (اتومبیل پژو - سیتروئن و د. اس) سندیکای ت ژ ت می باشد مشاهده کرد که اراده ای سیاسی و اهدافی ضد کارگری دارد که در پی آمد آن کارگران را از نمایندگان پیگیر طبقاتی محروم می سازد و کسی که جنبش کارگری فرانسه را می شناسد با نام "ژان پییر مرسیه" (Jean-Pierre Mercier) حتمن آشنایی دارد. او از نوجوانی بعنوان یک کمونیست در حزب و یا تشکل سیاسی شناخته شده در فرانسه بنام Lutte Ouvrière (رزم کارگری) فعالیت می کند و نیز بمتابیه کارگر فلزکار از سال ۱۹۹۸ عضو سندیکای ت ژ ت (C G T) می گردد.

از آنجا که وی کارگری پیگیر و وفادار به آرمان طبقاتی است، به زودی در مجتمع صنعتی مذکور بعنوان نماینده ت ژ ت از طرف P S A در منطقه Poissy برگزیده می شود و در سال ۲۰۱۵ با آغاز فعالیت P C A در D S C یعنی "نماینده ی مرکزی سندیکا" Délégué Syndical Central از طرف چند هزار کارگر انتخاب می گردد. تلاش او بعنوان مسئول کارگری همواره زبازند کارگران بود زیرا هیچگاه با کارفرمایان در رابطه با مطالبات عقب نشینی نمی کند و سایر نمایندگان در "پ س آ" (PCA)، اکثرن از مبارزان واقعی می باشند. بعنوان نمونه در سال ۲۰۱۳ نا ژان پییر مرسیه در فضای کارگری فرانسه می پیچد، زیرا دولت و کارفرمایان برآن شدند که کارخانه اتومبیل در "اولنه" (Aulnay) را متوقف و کارگران را بیکار نمایند. "ژان پی

که از مظاهر آزادی بیان است ادبیات پوشیده گویی، مبهم گویی و فریبکاری - ادبیات فرصت طلبان و محافظه کاران - رونق می گیرد. بنابراین نه فقط توجه به انتقاد بلکه به کاربردن یک زبان روشن و واضح در انتقاد لازم و ضروری است. پوشیده گویی و کلی گویی در زبان ثقیل و دشواری که روشنفکران خرده بورژوا به کار می برند کارگران و اکثریت جامعه را به انحراف و قهقرا می کشاند. لنین علت این امر را خیلی سال قبل به روشنی بیان کرده است: «علت این امر ناکافی بودن آگاهی طبقاتی و "ضعف" تشکل پرولتاریا و زحمتکشان است. "اشتباه" رهبران که من آن را دروغگوئی در موضع خرده بورژوازی آنان نامیده ام، در واقع این است که به جای روشن کردن ذهن کارگران، آنان را گیج می کنند؛ به جای برطرف کردن توهمات خرده بورژوازی، آنها را به آنان تزیق می کنند؛ به جای رها ساختن مردم از نفوذ بورژوازی آن را مستحکم می سازند.» [۹]

تیر ۱۴۰۰

منابع و مآخذ:

- [۱]: تمرین مدارا، محمد مختاری
- [۲]: فرهنگ بی چرا، محمد مختاری
- [۳]: همانجا، محمد مختاری
- [۴]: تمرین مدارا، بیست مقاله در بازخوانی فرهنگ و ... محمد مختاری
- [۵]: موقیبت اضطراب، محمد مختاری
- [۶]: سانسور و آزادی مطبوعات، کارل مارکس
- [۷]: هجدهم برومر لوئی بناپارت، کارل مارکس
- [۸]: وحدت کارگران و گرایش های روشنفکرانه، ولادیمیر لنین
- [۹]: قدرت دوگانه، ولادیمیر لنین

➔ **پی مرسیه** "آنژمان با نمایندگی در "پ اس آ" P S A همراه کارگران در اعتصابی طولانی مدت قرار می گیرند و بالاخره با اراده ای واحد توانستند، دولت و کارفرمایان را به عقب نشینی وا دارند که در نتیجه **Aulnay** "اولنه" باقی می ماند و چند هزار کارگر از کار بیکار نمی شوند.

واقعیت این است که رهبران تشکل های سندیکالیستی که محافظه کارانه به مبارزات کارگری روی می آورند، معتقد به افکار سوسیال دموکراسی و ریشه های باصطلاح دموکراتیک بورژوازی می باشند و این مسئله مسیر فعالیت های کارگران کمونیست را که از منطبق مبارزه ی طبقاتی برخوردارند و از چنین دیدگاهی به مطالبات کارگری تداوم می بخشند، دچار بحران ساخته و سد و حایلی در اهداف غایی مبارزاتی ایجاد می کند. یکی از این گونه خصوصیات بارز در سیمای رهبری بروکراتیک و سازشکارانه سندیکای "ث ژ ت" فرانسه مشاهده می شود. بر عکس باید همه ی تلاش ها را بکار انداخت که سندیکای C G T با منطبق و رهنمودهای غیر سازشکارانه با دولت و کارفرمایان سرمایه، مدافع مطالبات واقعی کارگران باشند. در اینجا بحثی در محکومیت فعالیت های سندیکایی نیست، بلکه برعکس سازش پیشه گی، محافظه کاری، بروکراسی و در نهایت اقدامات غیر دموکراتیک کارگری از نوع توطئه مورد نقد و نیز محکومیت قرار می گیرد. یک سندیکای کارگری اگر می خواهد از حقوق اکثریت آحاد اجتماعی در چارچوب مناسبات کار و سرمایه، علیه استثمار و بهره کشی دفاع کند، در ابتدا و قبل از هر چیز باید با مضرات مفاهیمی که در فوق بدان اشاره شده است مرزبندی کند، در غیر این صورت وارد دور باطلی خواهد گشت که در نهایت و در تند پیچ های عمیق اجتماعی، منافع کارگری قربانی امیال و خواست های بورژوازی خواهد گشت. ولی باید اضافه شود که تجربه ی نزدیک به دو قرن ثابت می کند که سندیکاها به دلیل اینکه باید تشکلی علنی باشند و بر مبنای آن گزینشی اداری نیز اختیار می کنند و مراتب رهبری بویژه دبیر اول آن تا کنگره ی آتی که حداقل دو سه سال و یا بیشتر بطول می انجامد، غالبین ثابت و دست نخورده باقی خواهد ماند. فقط مسئولیت ها و نمایندگی منطقه ای و حوزه ای و نیز محدوده های تولیدی و غیر تولیدی بر مبنای اراده ی سیستم انتخابات کارگری قابل به تغییر و تعویض می بشند. از همه مهم تر برای آنکه حاکمیت نظام سرمایه داری، تشکل های سندیکایی را به خود نزدیک و وابسته

سازند، آنها را در اداره ی بعضی از صندوق های اجتماعی دخالت می دهند و این مسئله می تواند راه نفوذ آنها را آسان تر سازد. فاکتورهای دیگری نیز موجودند که فعلن ما به آنها نمی پردازیم، فقط از مجموعه آنها بدین نتیجه می رسیم که تشکل های سندیکایی در جهت پاسخگویی به تمامی اهداف کارگری، خارج از آنکه چگونه تشریح و تعریف می شوند، بطور واقعی از استقلال طبقاتی برخوردار نمی باشند و هراس آن دارند که امتیازات داده شده از طرف حاکمیت سیاسی نظام سرمایه داری را به دلیل نافرمانی در تقابل های حساس و سرنوشت ساز کار و سرمایه، از دست بدهند و بدین جهت است که آنها در نهایت بسان سازمانی کاملن بروکراتیک و محافظه کار باقی می ماند. این تجربیات از قرن نوزده تا قرن کنونی، یعنی بیست و یکم به روشنی ملاحظه و مشاهده می شوند و دقیقن از چنین زاویه ای است که امروزه بخشی از حوزه های تولیدی، خدماتی و آموزشی در ارتباط با پیشبرد اهداف کارگری و دفاع طبقاتی در برابر کارفرمایان سرمایه، خواهان اداره ی شورایی می باشند و خوشبختانه در ایران در زمینه ی مذکور تبادلات و مباحث مفیدی بویژه در مجتمع صنعتی هفت تپه، مجتمع صنعتی فولاد اهواز و... صورت گرفته است و نیز از روی تجربه به باور من در چنین زمینه ای حتا کمی پیشرو تر از جنبش کارگری فرانسه عمل می نمایند و در بعضی از حوزه های کلیدی کارگری، دارای آلترناتیو شورایی می باشند. نتیجه آنکه در چارچوب آرمان کارگری و در تقابل با نیروی سرمایه، با آنکه با رژیم مذهبی و هار و ددمشی که ابتدایی ترین حقوق انسانی را برسمیت نمی شناسد و به همان اندازه از کوچکترین الفبای منطق اجتماعی کاملن بی بهره است، روبرو می باشند، آسیب پذیری در راستای سازش کاری های کمتری در مسیر مبارزه ی طبقاتی نسبت به جنبش کارگری فرانسه بچشم می خورد. در فرانسه هرگاه فعالین کمونیست انقلابی در راس مبارزات اعتراضی و اعتصابی قرار می گیرند، روحیه و توان مبارزاتی را ارتقا داده و خون تازه ای به رگ های جنبش کارگری وارد می سازند و با افزایش اعتماد و اعتبار پرولتری، در دل کارگران نیز بمتابه مبارزان سازش ناپذیر، جای باز می نمایند و این مسئله نمی تواند خوشایندی و رضایت صفوف رهبری بروکراتیک سندیکایی را موجب گردد. "ژان - پی یر مرسیه" (Jean-Pierre Mercier) یکی از آن کمونیست های انقلابی است که بدون سازش طبقاتی، مبارزات کارگری را بعنوان یکی از نمایندگان

واقعیت اینست که بخش کارگری "متالورژی" سندیکای "ث ژ ت" (CGT) که در واقع بخش فلزکاری و از جمله اتومبیل سازی سندیکای مذکور می باشد و مستقیمن زیر نظر رهبری این سندیکا و شخص دبیر اول آن یعنی "فیلیپ مارتی نژ" (Philippe Martinez) اداره می شود، از مدت ها قبل تصمیم گرفته بودند که کارگر مبارز و سرشناس جنبش کارگری فرانسه یعنی "ژان - پی یر مرسیه" را از (DSC) یعنی از "نماینده مرکزی سندیکا" از بخش (PCA-Poissy) که مجموعن ۸۲۰۰ کارگر دارد، اخراج کنند. تحقق چنین اخراج غیر دموکراتیک کارگری آنزمان شتاب بیشتری می یابد که "ژان - پی یر مرسیه" فعالانه در ارتباط با انتخاب ریاست جمهوری فرانسه بعنوان سخنگوی "رزم کارگری" عمیقن فعال بود و همراه رفیق دیگر سخنگوی تشکل کمونیستی مذکور که خود را سمبلیک وار کاندید کرده بود، یعنی رفیق "ناتالی آرتود" (Nathalie Arthaud) در همه جا حضور داشت. از همه مهمتر آنها اعلام می کردند که برای طبقه ی کارگر فرانسه "ریاست جمهوری" وجود ندارد. هدف ما سرنگونی نظام سرمایه داری در فرانسه و جایگزینی آن با برقراری قدرت سیاسی کارگری است. این سخنان را رفیق "ناتالی آرتود" سخنگوی "رزم کارگری" در ماه اکتبر ۲۰۲۱ در سالن بزرگ "موتوالیته" پاریس که سه هزار نفر را بیش از گنجایش خویش، جای داده بود (و من نیز در این همایش شرکت داشتم)، عنوان ساخت. این برنامه انقلابی یک نیروی سیاسی کمونیستی است که رفیق "ژان - پی یر مرسیه" نیز مستقیمن همراه "ناتالی آرتود" در اینگونه مباحث شرکت داشت و از جنبش کارگری فرانسه سخن می گفت. بویژه در فوریه ۲۰۲۲ مقاله ای می نویسد تحت عنوان "افتخار

می‌کنم که کمونیست و انقلابی ام" 
Fiers d'être Communistes
 (et Révolutionnaires)

که در ارگان "رزم کارگری" شماره ۲۷۹۴ انتشار یافت. بهانه‌ی دیگر اخراج "ژان - پی یر مرسیه" یکی هم این بود که بسیار در "مدیا" حضور می‌یابد. ولی آنان از نام بردن حضور "مدیایی" وی که در "رزم کارگری" است، خودداری می‌نمایند. بلاخره وعده‌ی اخراج بدون فراخوان کنگره‌ی منطقه‌ای در "پوآسی" و بدون اینکه "ژان - پی یر مرسیه" بتواند از خود دفاع نماید و یا چند هزار کارگری که او را انتخاب کرده بودند و همه‌ی این چند هزار کارگر دارای نماینده‌ی می‌باشند و آن نمایندگان مشروع و انتخابی قادر باشند نظر بدهند، در تاریخ دوشنبه ۱۶ ماه مه ۲۰۲۲ رهبری سندیکای "ث ژ ت" با کمک "فدراسیون کارگری متالورژی" (Fédération des Travailleurs de la FTM) (Métallurgie) حکم اخراج "ژان - پی یر" را صادر می‌کنند...

اخراج بروکراتیک "ژان - پی یر مرسیه"، همانطور که در فوق اشاره گردید، از قبل تصمیم آن گرفته شده بود، بویژه این مسئله از نوامبر سال ۲۰۲۱ تا ماه مه ۲۰۲۲ در دستور کار قرار داشت. در آغاز ماه نوامبر ۲۰۲۱ رهبری "ث ژ ت" با همدستی "فدراسیون کارگری متالورژی" (FTM) و یک اتحادیه محلی بنام UD۷۸ از منطقه‌ی "لیز ایولین" که (PSA - Poissy - PCA) در این دپارتمان قرار دارد، نامه‌ای انتشار می‌دهند و خواهان یک سندیکای دیگر بجای (PCA-Poissy) می‌شوند. زیرا در این نامه عنوان می‌دارند که یک نیروی سیاسی در این بخش از سندیکای "ث ژ ت" غلبه نموده است که مطابق با آن باید سندیکای جدیدی بوجود آید و "ژان پی یر مرسیه" نیز اخراج شود. در این نامه می‌توان به سه اتهام بی مورد که بیش از بیش به توطئه شباهت دارد، توجه داشت. اول آنکه "ژان - پی یر" سخنگوی یک حزب سیاسی است. دوم آنکه نیروی سیاسی مشخصی در این بخش از سندیکای "ث ژ ت" که منظور "رزم کارگری" است، غلبه دارد و بلاخره سوم آنکه وی بسیار زیاد در (مدیا) حضور می‌یابد. ولی باید عنوان داشت که اتهام سیاسی به "ژان - پی یر" تمام بخش سندیکایی در منطقه‌ی "پوآسی" را در بر می‌گیرد، بویژه در این گونه درگیری‌های بروکراتیک و ولونتاریستی رهبری سندیکا فقط "مرسیه" در شرف اخراج قرار نمی‌گیرد، بلکه کارگران مبارز دیگری که بعنوان نماینده در این بخش از سندیکای "ث ژ ت" فعال می‌باشند

باشند در خطر اخراج قرار دارند. دقیقین از این جهت است که اعتراضات علیه رهبری سندیکا از جمله "فدراسیون کارگران متالورژی" (FTM) آغاز می‌شود.

در تاریخ نوامبر ۲۰۲۱ نامه‌ای از طرف بخش‌های مختلف خصوصاً کارگران متالورژی فرانسه به "فدراسیون کارگران متالورژی" و نیز شخص "فیلیپ مارتی نز" (Philippe Martinez)، دبیر اول سندیکای "ث ژ ت" نوشته می‌شود که در آن تصمیمات گرفته شده از طرف رهبری سندیکا و FTM را به باد انتقاد می‌گیرند و ایجاد سندیکای دیگری غیر از (PCA POISSY) را مردود دانسته و فراخوان کنگره را نه از رهبری مرکزی سندیکای "ث ژ ت" و FTM، بلکه از طریق سندیکای (PSA-Poissy) که سابقه‌ی ۵۰ ساله دارد، قابل اجرا میدانند. این نامه‌ی اعتراضی از طرف ۱۸ شهر متالورژی و نیز حوزه‌های کارگری فرانسه به امضا می‌رسد که در بخش منابع همین نوشته ملاحظه می‌نمایند. (۱).


پس از ارسال نامه‌ی اعتراضی ۱۸ شهر و حوزه‌ی سندیکایی "ث ژ ت" که در آنها کارخانه‌های فلزی متالورژی برقرار است، نامه‌ی سرگشاده دیگری در تاریخ ۲۳ دسامبر ۲۰۲۱ به همه‌ی رفقای "ث ژ ت" با امضای ۹۱ درصد از نمایندگان (PSA-POISSY) فرستاده می‌شود که در آن باردیگر از ایجاد سندیکایی ثانوی در منطقه‌ی "ایولین" (Des yvelines) در مقابل (PSA-POISSY) که سابقه‌ی ۵۰ ساله دارد، به رهبری سندیکای "ث ژ ت" اعتراض می‌شود. در این نامه قاطعانه از رفیق کارگر مبارز "ژان - پی یر مرسیه" دفاع کرده و هر تصمیمی مبنی به کنار گذاشتن وی از نمایندگی در (DSC) یعنی "نماینده مرکزی سندیکا" در (PSA-POISSY) را بمثابه ضربه‌ی کاری بر پشتوانه‌ی مبارزاتی این سندیکا ارزیابی نموده و آنرا شدیداً محکوم می‌سازند.

این نامه را ۲۲۲ نماینده کارگری از بخش (PSA-POISSY) امضا می‌نمایند. (۲).
 رفقای را که رهبری سندیکای "ث ژ ت" با همراهی (FTM) در بخش (POISSY) کنار گذاشته بودند که از جمله رفیق "فرید بورسالی" (Farid Borsali) که منشی کل سندیکای (PSA-POISSY) می‌باشد، بچشم می‌خورد. در این نامه از طرف آنها به "بورسالی"، کارگر مبارز اعلام می‌شود که دیگر در این بخش "ث ژ ت" را نمایندگی نمی‌کند. (۳).

با این همه اعتراضات و محکوم شمردن

تصمیمات بروکراتیک و ضد کارگری، رهبری سندیکا همراه با نمایندگان (FTM) و نه بدنه‌ی کارگری آن، همانطور که قبلن در همین نوشته اشاره شده بود، "ژان - پی یر مرسیه" و دیگر نمایندگان از جمله "فرید بورسالی" را خلع مسئولیت می‌نمایند که سرین با نامه‌ی اعتراضی نمایندگان کارگری (PSA-POISSY) روبرو می‌گردند و اراده‌ی آنها را در ایجاد سندیکای دیگری در همان منطقه را قاطعانه مردود می‌شمارند. (۴).

در این مورد به رهبری مرکزی سندیکای "ث ژ ت" هشدار می‌دهند که تهاجم ماکرون (رئیس جمهور) و دولت وی به حقوق کارگران شدت هر چه بیشتری خواهد یافت و ما در این دوره‌های سخت به نمایندگانی نیاز داریم که خارج از هر گونه ملاحظه و سیاست‌های بروکراتیک، در برابر یورش سرمایه مبارزه کنند. "ژان - پی یر مرسیه" و دیگر رفقای نماینده‌ی ما از جمله مسئولینی هستند که از منافع طبقاتی کارگران دفاع می‌نمایند. آنها برای تحقق بخشیدن به اراده کارگری خویش، در همان روز یعنی ۱۶ مه ۲۰۲۲ در ساختمان مرکزی سندیکای "ث ژ ت" واقع در "مونتروی" (Montreuil) در حومه‌ی پاریس، حاضر می‌شوند تا در این ساختمان مرکزی با حضور همه‌ی نمایندگان رای گیری در مورد همه از جمله "ژان - پی یر مرسیه" گرفته شود، زیرا رهبری سندیکای "ث ژ ت" به همراه (FTM) نماینده‌ی دیگری بنام (Michael Imhoff) "میکائیل ایموف" را بجای "ژان - پی یر مرسیه" در (DSC) "نماینده مرکزی سندیکا" قرار می‌دهند که تصمیمی بروکراتیک و ضد کارگری است. برعکس؛ حضور همه‌ی نمایندگان (PSA-POISSY) از جمله "ژان - پی یر مرسیه" در مقرر مرکزی سندیکای "ث ژ ت" منجر به تصمیمی می‌گردد که رای گیری صورت پذیرد. بنابراین در برابر چشمان همه بین این دو نفر رای گیری می‌شود. از مجموعه‌ی ۲۵۴ نماینده، ۲۲۳ نماینده کارگری به نفع ابقای "ژان - پی یر مرسیه" رای می‌دهند و فقط ۳۱ نماینده به "ایموف" توافق رای خود را اعلام می‌دارند. با این عمل، نمایندگان کارگری (PSA-PCA-POISSY) ثابت می‌کنند که دوران انتصابی گری و زورگویی علیه جنبش کارگری بسر رسیده و مقاصد طبقاتی بر مبنای شور و مشورت انتخابات کارگری به سر منزل مقصود می‌رسند. در درون هیچ سندیکایی نباید سدی در برابر فعالیت کارگران کمونیست انقلابی فراهم

شود، آن هم در جامعه‌ای که اکثریت 

نخواهد کرد و تحت عنوان فرمول های کهنه و حتا خائنه بروکراتیک، مصلحت جویی و سکوت را حاکم خواهد ساخت. ولی کمونیست های انقلابی باورمند به مبارزه ی طبقاتی، چنان تصمیم گیری های بروکراتیک را جدی می گیرند، که چشم پوشی از آنرا بمنابۀ ی پشت کردن به خواست ها، مطالبات و آرمان های کارگری ارزیابی می کنند. باید اندیشه ای دیگر را در برابر سازشکاری های رهبری تشکل های علنی و قانونی در نظام سرمایه داری جایگزین گردد. طبقه ی کارگر جهانی به حزب کمونیست انقلابی و کارگری نیاز مبرم دارد و تا ایجاد آن ابتدا باید با سازش پیشه گی و دخیل بستن به موازین دموکراسی بورژوازی و فراتر از همه از سیاست سوسیال دموکراسی، قاطعانه دوری و مرزبندی نمود. رهبری سندیکای "ث ژ ت" با همراهی (FTM) قادر نیستند با موفقیت چنین مسیری را طی کنند، جز اینکه به دو دستگی و نا امنی درون سندیکایی دامن زنند و رضایت خاطر نظام گندیده و پوسیده (Caduc) سرمایه داری فرانسه را فراهم سازد.

۲۹ خرداد ۱۴۰۱ - ۱۹ ژوئن ۲۰۲۲

منابع:

- 1- ۱۹۳ syndiqués sur ۲۹۰ y participent, ainsi que des représentants de ۱۲ autres syndicats du groupe PSA-Stellantis élus CGT et mandatés
- 2- ۲۲۲ dans le groupe PSA (soit ۹۱% des élus de la CGT) ont affirmé vouloir garder Jean Pierre Mercier comme délégué syndical central
- 3- le DRH du site est informé que Farid Borsali ne représente plus la CGT
- 4- ces mêmes élus réitéraient leur soutien à Jean Pierre Mercier en tant que DSC du groupe PSA sous les huées des délégués
- 5- « venus scandant » Aziz démission

سندیکا و (FTM) اعلام می شود (بگذریم که مطابق با اساسنامه در صلاحیت رهبری و "فدراسیون کارگری متالورژی" نیست بدون فراخواندن کنگره ی محلی آن هم از طرف سندیکای محلی، تصمیم گیری فوق را اجرا کند)، آیا می توان از روی فرض و گمانه زنی، هشدارهایی از طرف حاکمیت نظام سرمایه داری فرانسه با رهبری بروکراتیک سندیکای "ث ژ ت" مشاهده کرد. سندی در این مورد موجود نیست و فقط می توان از روی تجربه ی مبارزات سندیکایی "ث ژ ت" که چگونه در مواقع حاد و سرنوشت ساز اجتماعی، رهبری بروکراتیک این سندیکا با پشت کردن به آرمان های مبارزه ی طبقاتی با حاکمیت سیاسی فرانسه سازش پیشه گی اختیار می کند.

پس از اینکه در مقر مرکزی سندیکای "ث ژ ت" در "مونترئو" واقع در حومه پاریس رای گیری نمایندگان کارگری به پایان می رسد و کارگر مبارز "ژان - پی یر مرسیه" با رای اکثریت قاطع یعنی ۲۲۳ رای در برابر ۳۱ رای رقیب به پیروزی می رسد، سناریویی به وقوع می پیوندد که مشاهده و باور آن عمیقن غیر عادی و دشوار است. زیرا با شتاب یکی از اعضای "منشی گری فدرال متالورژی" بنام "عبدالعزیز بوعبداله" (Abdelaziz Bouabdellah) میکروفون را بدست می گیرد و رای گیری را Caduc یعنی باطل اعلام می دارد که با اعتراضات شدید نمایندگان (PSA-POISSY) روبرو می گردد. در چنین کارزار باور نکردنی، نمایندگان شعار می دهند: "عزیز استعفا، عزیز استعفا، عزیز استعفا..." که در بخش منابع فیلم تصویری آنرا که با اعتراضات همهی نمایندگان گروه صنعتی ماشین سازی پژو، سیتروئن و... مشاهده خواهید کرد. در این تصویر کارگر مبارز "ژان - پی یر مرسیه" را در قسمت چپ تصویر در کنار نقشی سیاه رنگ با کفش کتانی سفید رنگ و با دستانی در جیب مشاهده می نمایید. (۵).

مسائل تاسف باری که در فوق بدان اشاره رفت، شامل بخشی از بحران جهانی در جنبش کارگری و بطریق اولی جنبش انقلابی کمونیستی است. روشن است که چپ بورژوازی، رویدادهای مذکور را جدی تلقی

شهروندان آن هیچ اعتباری نسبت به حاکمیت سیاسی خود ندارند و همین اکثریت بین ۵۲ تا ۵۳ درصد به دلیل بی اعتباری فریبکاران در قدرت و نیز احزاب چپ بورژوازی در انتخابات شرکت نمی جویند. آخرین آن همین یک هفته قبل در اولین دور انتخابات پارلمانی، ۵۳ درصد نه فقط در رای گیری شرکت نکردند، بلکه بسیاری از آنها حتا کارت رای گیری (الکتورال) نیز نگرفتند و در این مسیر لابی های دموکراسی بورژوازی، یعنی سوسیال دموکرات ها را بی آبرو ساختند. عدم شرکت ۵۳ درصد در انتخابات را می توان بدون استثنا در تمام روزنامه های فرانسه در روز دوشنبه ۱۳ ژوئن مشاهده نمود که اکثریت قاطعی از آنها را جوانان تشکیل می دهند و در تداوم آن همین امروز در دومین دوره انتخابات عدم شرکت به ۵۴ درصد رسیده است را باید مورد توجه ی عمیقی قرار داد. آیا تصمیم گیری رهبری سندیکای "ث ژ ت" و در راس آن آقای "فیلیپ مارتی نر" (Philippe Martinez) که ساخته و پرداخته "حزب کمونیست فرانسه" می باشد و با وجودیکه در سال ۲۰۰۲ از این حزب فاصله گرفت، ولی همان بینش و سیاست سوسیال دموکراتیک را به پیش می راند به همراه مسئولین (FTM-CGT)، عملی ضد کارگری محسوب نمی شود؟! حتا بسیاری از رفقای کارگری فرانسه آنرا توطئه ارزیابی می کنند، زیرا معتقدند که رهبری از طریق مسئولین "فدراسیون کارگری متالورژی" یعنی همان (FTM)، قصد دارند روش و پیشینه ی قوی و قاطع مبارزات کارگران اتومبیل سازی "پژو، سیتروئن و د. اس" را در (DSA-PSA-CGT-POISSY) تخریب سازند. این مسئله بسیار روشن است که نیروی سیاسی کارگر مبارز "ژان - پی یر مرسیه" در خارج از فعالیت سندیکایی در "ث ژ ت"، عضو آن می باشد، در تمام دوره ی تبلیغ انتخاباتی ریاست جمهوری فرانسه اعلام کرده اند که هدف ما سرنگونی نظام سرمایه داری فرانسه است که در تمام "مدیا" انعکاس می یافت و دقیقن پس از مدت بسیار کوتاهی که ریاست جمهوری به پایان می رسد، خلع نمایندگی "ژان - پی یر مرسیه" با نامه ای رسمی از طرف رهبری

کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

www.komala.co



حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های
حزب کمونیست ایران و
کومه له دیدن کنید!



به نام معلم که نام امروز است!

میم، ژ، گ، آ، نون؛ به نام معلم، به نام جنون!
 با، قاف، را، یا؛ و سوگند به نام تو مژگان باقری!
 سوگند به نام تو معلم و اعتراض سراسری
 و سوگند به محصلانت زیر کپرها، کپرها و زیر سقف های در حال
 آوار، آوار
 و به نام کارگرانی که لحظه ای وقت نداشته حتی برای وصیت در
 زیر آوار متروپول
 وصیت که نداشته هایم برسد به ندرانی که ما
 و به نام محصلان کولبرت در کشاکش میان کمرکش کوه های کبیر
 و ناکاویده،
 به نام تو مژگان، معلم، مژگان
 به نام محصلانت که ترک تحصیل، خیابان، کارگاه، استعمار، استعمار
 به نام تو مژگان، معلم
 به نام اعتبار و منزلت که به خیابان الصاق کرده ای
 و شکوهی که به تجمع
 و آن دقایق که بازداشت، ضرب و شتم
 و آن چهل و هشت ساعت اولتیماتوم، فشار که تکذیب!
 به نام تو مژگان، تو معلم
 و به نام تو، برابری، عدالت، آزادی
 به نام تو حیثیت تجمع، عروج خیابان
 به نام تو مژگان و قله هایی از انسانیت و شجاعت که فتح
 و هم ارتفاع با کولبران
 به نام تو مژگان،
 به نام تو، نام تو، نام تو، به نام نامی آموزگاران ستمدیدگان
 به نام تو
 و نام خالی های انبوه بر سفره ی معلمان
 که پر خواهند، پر خواهند، پر خواهند
 تصویرهای تو
 و پر خواهند به زودی شد از
 باغهایی که مشت های گره
 کرده ی تواند
 به نام تو مژگان، تو معلم،
 تو، که حیثیت حضور در
 جاری زمان
 و هم اعتبار نفس کشیدن های مُقطع فرودستان
 به نام تو معلم، به نام تو مژگان
 به نام تو ای برخاسته

که خط بطلان بر جمود، سرسپردگی، رخوت
 که تعریف آتشفشان، طوفان، دریا و کوه
 به نام تو مژگان، به نام تو معلم
 و به نام تمام خیابان که از آن ماست، تمام خیابان که از آن ماست،
 تمام خیابان که، تمام خیابان که ...
 به نام تو معلم که طلوع میکند هر روز خورشید به امید دیدارت در
 این سوی میله ها که ما
 به نام تو و بُغض آسمان
 بغضی که فرو می نشیند تنها با خشم رعد و برق
 با خشم رعد و برق، تنها رعد و برق
 به نام تو مژگان، به نام معلم
 و نام نامی نام های همه ی مژگان های با نام، بی نام، به هزاران نام
 و به نام همه ی نام های دیگر مژگان
 محمود، علی اکبر، هاشم، معصومه، شعبان،
 محمد، رسول، جعفر، اسماعیل، سوران
 میم، ژ، گ، آ، نون! و سوگند به مبارزه، آزادگی، جنون
 به نام معلم
 و شکوه تحرک و خشم
 به نام معلم
 همگی برپا!

مزدک آذر - ۱ خرداد ۱۴۰۱

برگرفته از کانال شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران



سرنوشت احیای برجام، مانور جمهوری اسلامی در شکاف‌های بین‌المللی

بدین ترتیب، اگرچه جمهوری اسلامی کوشید در شکاف‌های موجود میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی دست به مانور بزند و از کارت «نگاه به شرق» برای امتیازگیری از غرب استفاده کند، یا با این خیال که افزایش قیمت نفت می‌تواند گشایشی در وضعیت اقتصادی‌اش ایجاد کند، اما موفق نشد و همه‌ی این ماجراجویی‌ها تاکنون بی‌حاصل مانده‌اند. دلیل اصلی این شکست و مانورهای بی‌ثمر این است که دولت‌های چین و روسیه نیز در معادلات جهانی و منطقه‌ای، از ایران به عنوان کارت بازی در برابر قدرت‌های غربی و در رأس آن‌ها آمریکا استفاده می‌کنند. جمهوری اسلامی در این میان از هیچ اهرم قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی برخوردار نیست تا در این معادلات و روی میز مذاکره به آن متوسل شود.

از همین روست که جمهوری اسلامی در ماجراجویی‌هایش راه به جایی نبرده و مجدداً به میز مذاکره بر سر احیای برجام بازگشته است. به گفته‌ی جوزپ بورل، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا: «مذاکرات متوقف شده بود، هیچ چشم‌اندازی برای از سرگیری مذاکرات وجود نداشت، اما به لطف این گفت‌وگوها، در روزهای آینده دوباره با تماس‌های نزدیک بین ایالات متحده‌ی آمریکا و ایران، مذاکرات آغاز می‌شود.» وی همچنین گفت «ایالات متحده و ایران به‌صورت غیرمستقیم و از طریق من و تیمم به‌عنوان هماهنگ‌کننده، گفت‌وگو خواهند کرد.»

در بحبوحه‌ی این کشمکش و جدال‌ها میان قدرت‌های امپریالیستی و رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، جامعه‌ی ایران آستن تحولات عمیق و گسترده‌ای است. در واقع چالش اصلی جمهوری اسلامی، پیشروی گام‌به‌گام مبارزات پر قدرت کارگری و اجتماعی است. در این مسیر مبارزاتی، آنچه پیشروی کارگران و زحمتکشانشان را تضمین و تحکیم می‌کند وحدت و تشکیلات؛ ترویج آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی، سازماندهی و ایجاد تشکل‌های مستقل و توده‌ای کارگران و فرودستان؛ و پیوند سراسری میان بخش‌های مختلف جنبش‌های رادیکال اجتماعی است تا سنگرهای مبارزاتی بیشتری را تصاحب کنند و سرانجام خود را برای یک خیز همگانی و یک گام بلندتر برای قیام و انقلاب اجتماعی آماده می‌سازند.

گسترده‌ی آن در رسانه‌ها بود. این رفتارهای حقارت‌آمیز به این مورد هم ختم نشد. به صف ایستادن وزیر نفت و شماری از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی، برای ادای احترام به سفیر روسیه در تهران به مناسبت مراسم روز ملی روسیه، گوشه‌ای دیگر از خوار و زبون ساختن رژیم اسلامی در مانورهایش میان رقابت ابرقدرت‌ها را به نمایش گذاشت.



شکست‌های جمهوری اسلامی در ساحت سیاسی و بین‌المللی بر روند تحولات در حوزه‌ی اقتصادی نیز اثرگذار بوده است. همزمان با مذاکرات احیای برجام، تجارت دوجانبه‌ی ایران و چین تا حدود زیادی افزایش یافته که این نیز نتیجه‌ی مستقیم چشم‌پوشی دولت آمریکا از این روابط بود تا زمینه را برای احیای برجام مهیا سازد. اما به گزارش رویترز، جنگ در اوکراین صادرات نفت ایران به چین در چند ماه اخیر را کاهش داده، به طوری که این میزان در ماه آوریل تا ۳۴ درصد کاهش یافته است. دلیل اصلی این افت چشمگیر، صادرات ارزان قیمت نفت روسیه به چین است. تحریم‌های گسترده‌ی غرب علیه روسیه موجب شده مسکو برای هر بشکه نفت ۳۰ دلار تخفیف به چین و هند بدهد. به این ترتیب، روسیه به سرعت در حال تسخیر جایگاه ایران و ونزوئلا در بازار نفت چین است. علاوه بر این، به گزارش خبرگزاری ایسنا و به نقل از روزنامه‌ی «شرق»، روسیه پس از نفت، بازار صادراتی فولاد ایران را نیز تصاحب کرد. با توجه به در نظر گرفتن تخفیف‌های ۱۵ تا ۲۰ درصدی برای فولاد روسیه، قیمت فولاد صادراتی این کشور نسبت به ایران ارزان‌تر شده است و به همین دلیل چین، افغانستان، تایلند و کره جنوبی که مشتریان بزرگ فولاد ایران بودند، این بار فولاد مورد نیاز خود را به روسیه سفارش داده‌اند. خلاصه، روسیه مشتریان بزرگ نفت ایران مانند چین و هند را به سوی بازار خود کشانده و در پی آن، بازار فولاد را هم از چنگ ایران درآورد.

پیامدهای جنگ در اوکراین بر روند مذاکرات بر سر احیای برجام نیز تأثیر چشمگیری داشته و سرنوشت آن را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. تا قبل تهاجم نظامی روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، طرفین مذاکره‌کننده با خوش‌بینی فراوان، از «پیشرفت‌های ماهوی» صحبت به میان می‌آوردند و هیئت جمهوری اسلامی نیز اعلام کرده بود: «بعد از هفته‌ها مذاکرات فشرده، بیش از هر زمان به توافق نزدیک شده‌ایم.» اما وقوع جنگ در اوکراین بسیاری از معادلات در سطح جهانی و منطقه‌ای را تغییر داد. جمهوری اسلامی نیز تلاش کرد تا این «فرصت» را غنیمت بشمارد و از شکاف‌های ایجاد شده میان قدرت‌های امپریالیستی به سود خود بهره ببرد. با این حال، مانورهای تاکتونی‌اش بی‌حاصل مانده و مجبور شده مجدداً به میز مذاکره با غرب و آمریکا بازگردد.

تحریم‌های گسترده و سهمگین اقتصادی و سیاسی غرب علیه روسیه، موجب شد تا در گام نخست، دولت روسیه از مذاکرات احیای برجام به‌عنوان برگ برنده و کارت فشار برای امتیازگیری از قدرت‌های غربی استفاده کند. به یاد داریم که سرگئی لاوروف، وزیر خارجه‌ی روسیه از آمریکا خواست تضمین کتبی دهد که تحریم‌های اعمال شده علیه مسکو به خاطر تهاجم به اوکراین، بر مناسبات تجاری و اقتصادی روسیه با ایران پس از احیای برجام تأثیر منفی نمی‌گذارد. متعاقباً، دولت روسیه اعلام کرد که دولت آمریکا در مورد همکاری مسکو و تهران در چارچوب برجام تضمین داده است. به رغم اینها، مذاکرات هسته‌ای در وین که در آستانه‌ی «توافق نهایی» قرار داشت، عملاً به حالت تعلیق درآمد.

جمهوری اسلامی نیز در چند ماه اخیر به دنبال این بوده تا از تضاد و تنش‌های موجود میان روسیه و بلوک ناتو، برای کسب امتیاز در فرآیند مذاکرات احیای برجام استفاده کند. یکی از کارت‌های جمهوری اسلامی برای امتیازگیری از قدرت‌های غربی، همکاری و نزدیکی بیش‌تر با روسیه در حوزه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی بوده است. شواهد تاکتونی دال بر این واقعیت است که افزایش سطح همکاری میان‌شان حاصلی جز حقارت برای رژیم اسلامی در پی نداشته است. هنوز سفر ابراهیم رئیسی به مسکو و دیدارش با پوتین فراموش نشده که تنها دستاورد ملموس آن تحقیر رسمی ابراهیم رئیسی از سوی پوتین و بازتاب

پدیده ی کولبری برگرفته از گسترش بیکاری در جمهوری اسلامی

می آورند، در واقع نیروی کار اجیر شده تجار و دلالانی هستند که در شهرها و روستاهای مرزی کردستان مستقر هستند، اجناسی را از یک نقطه مرزی دریافت می کنند و به نقطه مرزی دیگر حمل می کنند. و دستمزد ناچیزی دریافت می کنند. اما بیشترین و بالاترین منفعت ها به جیب سرمایه داران می رود. سرمایه دارانی که رنجی نمی برند و هیچ خطری هم تهدیدشان نمی کند.

طی سال های اخیر رکود شدید اقتصادی در ایران و تنگنای مالی جمهوری اسلامی به عنوان محرکی برای توسعه تجارت کالاهای "قاچاق" در مناطق مرزی کردستان عمل کرده است. در این سال ها پا به پای افزایش نرخ بیکاری در شهرهای کردستان شمار بیشتری از کارگران بیکار به کولبری روی آورده اند و هر اندازه که شمار کولبران افزایش پیدا کرده دستمزد ناچیز آنها بیشتر کاهش پیدا کرده است. اگر بر این امر توافق داشته باشیم که شرایط تحمیلی بر جامعه کردستان از جمله پدیده ی کولبری به عنوان لایه های خاموش طبقه کارگر ناشی از ستم طبقاتی و متعاقب آن ستم ملی است. در شرایطی که کشتار کولبران کماکان ادامه دارد، مردم کردستان و در پیشاپیش آنها کارگران، معلمان، بازنشستگان و دیگر عرصه های اجتماعی نباید در مقابل این جنایات و زورگویی های آشکار رژیم سرمایه داری ایران دست روی دست بگذارند. فعالین و پیشروان جنبش کارگری لازم است با آشنا کردن هرچه بیشتر کارگران ایران و افکار عمومی با شرایط پر مخاطره پدیده ی کولبری و درد و رنج حق طلبانه کولبران را امر مبارزاتی خود بدانند و علیه کشتار کولبران و در دفاع از حقوق هم طبقه ای های خود، از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده، و با برپائی کمپین های اعتراضی خود در کنار دیگر اعتراضات و اعتصابات خود علیه کشتار کولبران دست به دست هم بدهند و آن را به یک جنبش اعتراضی تبدیل کنند.

به مغز خطوط کند، اما واقعیت آن است که بخشی از کولبران را زنان و دخترانی تشکیل می دهند که پا به پای مردان برای امرار معاش خانواده به کولبری مشغولند. متاسفانه آمار دقیقی از تعداد آنها نیز در دست نیست. بنا به مصاحبه های که با زنان کولبر از طرف فعالین سیاسی عرصه زنان انجام گرفته، بخشی از کولبران زنان تحصیل کرده ای و با سواد و سرپرست خانواده هستند که به دلیل بیکاری و نیافتن شغلی جهت تامین هزینه زندگی خود و خانواده مجبور شده اند با پوششی مردانه به کولبری روی آورند. آنان زنانی و دخترانی هستند که رنج پیدا کردن تکه نان را سالهای سال در کوه های سربه فلک کشیده مرزی با کوله بارهای ۳۰ تا ۴۰ کیلویی با شانه های خود بر دوش می کشند. و هر روز و شب کابوس سقوط خود، همسران یا فرزندانشان در پرتگاه ها مرزی مناطق غربی را در مقابل خود می بینند.

مسلم است که وجود محرومیت، عدم توسعه زیر ساخت های اقتصادی در مناطق محروم از جمله کردستان ناشی از سیاست های اقتصادی سرمایه داری و شوینیستی جمهوری اسلامی و



پادشاهی یک واقعیت انکار ناپذیر بوده است. کردستان و آذربایجان غربی جزو آن شش استان از استان های مرزی هستند که بیشترین نرخ بیکاری در کل کشور را دارند. فقر و بیکاری تحمیل شده بر استان های کردستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی کولبری را به یک راه دشوار برای تأمین معاش بخش بزرگی از جمعیت جویای کار در این مناطق بدل کرده است. کولبرانی که در جستجوی نان زیر سایه مرگ به کار حمل محموله در نوار مرزی روی

به گزارش رسانه های خبری در شبکه های اجتماعی روز سه شنبه ۳۱ خرداد دست کم سه کولبر با اسامی "سرو رستگار"، "محمود شمسی نژاد" و "صهیب قیطولی" توسط نیروهای هنگ مرزی نوسود و مریوان با شلیک تفنگ ساچمه ای و ضرب و شتم نیروهای هنگ مرزی زخمی شدند. یکی از این کولبران به شدت از ناحیه چشم و بینی آسیب دیده است. اگرچه آمار رسمی سالانه از تعداد کولبران در مرزهای غربی ایران مستند نیست اما سالانه صدها کولبر جان و سلامتی خود را در راه کسب معاش از دست می دهند. آمار منتشر شده در شبکه های اجتماعی نشان می دهد که سال ۱۴۰۰ سالی مرگبار برای کولبران بوده و طی آن بیش از ۲۲۰ کولبر در استان های کردستان، آذربایجان غربی، کرمانشاه و سایر استان ها بر اثر شلیک ماموران جمهوری اسلامی، سقوط از ارتفاعات، تصادف ناشی از تعقیب و گریز ماموران نظامی، برف و کولاک و بهمن و دیگر حوادث طبیعی جان باختند یا مجروح شدند. در سال جدید نیز سایه مرگ همچنان در کمین بوده و هست تا کولبران در مناطق مرزی را به کام مرگ بکشاند. کشتن کولبران پدیده و یا روایتی تازه نیست. اکثر کولبران کشته شده توسط نیروهای نظامی و امنیتی در مرزها بدون هشدار اولیه مورد هدف قرار گرفته اند و حتا با اسلحه های تک تیرانداز مجهز به دوربین مورد اصابت قرار گرفته اند. در بسیاری مواقع این کولبران به دلیل شرایط سخت از جمله مسدود شدن راههای صعب العبور و کوهستانی مناطق مرزی و یا به دلیل کنترل مرزها توسط نیروهای امنیتی، برای مدتی امکان کسب درآمد و کولبری نخواهند داشت. کولبران به خاطر امرار معاش با خطرات متعددی دست به گریباند. آنها اگر هم از شلیک مستقیم نیروهای انتظامی در مرزها در امان بمانند باز هم خطرات دیگری از جمله سقوط از کوه، انفجار مین، یخزدگی، تصادف و غارت اموال بدست دزدان همدست ماموران امنیتی، در معرض تهدید قرار می گیرند.

وقتی از کولبری به عنوان کار پر مشقتی سخن میگوئیم در وهله ی اول شاید فضای مردانهای